

امروز و روزنامه

اسفندگان ۸۹

<http://www.amordad.net/emag>





جشن اسفندگان

نویسنده: محمد حسن جمشیدپور

رویه ۳

شناساندن نسک "پژوهشی در شاهنامه"

نویسنده: مریم امامی جعفری
رویه ۱۷

بخشی از سیر دموکراسی در تاریخ ایران

نویسنده: سورنا فیروزی

رویه ۵

آتش دیرینه را دامن زخم

نویسنده: سپیده اسماعیل زاده
رویه ۱۹

نگرشی بر: شاهنامه/ویرایش خالق مطلق

نویسنده: امید عطایی فرد
رویه ۷

هوری ها

صاحب امتیاز: تارهای امرداد

سردبیر: پویا احمدی

صفحه آرایی: پویا احمدی

نویسنده: پیمان صغایی
رویه ۱۰

همکاران این شماره:

محمد جمشیدپور

سپیده اسماعیل زاده

مریم امامی جعفری

اح اکبری شالچی

امید عطایی فرد

پیمان صغایی

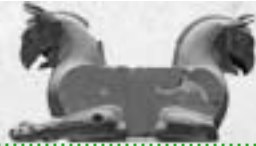
الفه نیکویی

سورنا فیروزی

ارزش ایران از چشم انداز فرهنگ اروپا

نویسنده: اح اکبری شالچی

رویه ۱۳



جشن اسفندگان

نگارنده: محمدحسن جمشیدپور

واژه اسفند

واژه فارسی «اسفند» در زبان فارسی امروز، از واژه پهلوی «سپندارمت» (Spandarmat) و اوستایی «سپنته آرمئی تی» (Spenta-Armaiti) بر گرفته شده است. (۱) بنا به نظر بارتولمه واژه «سپنته آرمئی تی» آمیزه ای از سه بخش «سپنته» یعنی پاک و نالوده و مقدس، «آرم» arem یعنی درست و به جا و «متی» mati از ریشه مصدری «من» Man به معنی اندیشیدن است. یعنی اندیشه درست و پاک (=سازگاری، برابری و فروتنی مقدس) (۲) اما برخی از پژوهشگران چنین معنایی را نمی پذیرند. ل.مولتون در Early Zoroastrianism آن را در اصل «آر ماتا» به معنای «مادر زمین» می داند که با واژه سانسکریت و ودایی «آرامتی» به معنای «زمین» نزدیکی دارد. در گات های زرتشت (هات ۴۵، بند ۴) این واژه در معنای زمین و با توصیف دختر اهورامزدا آمده است. (۳)

با توجه به شواهد بیشتر، معنای «زمین» یا «زمین بارور» درست تر و منطقی تر به نظر می آید. چرا که در قسمتی دیگر از یسنا به سبب همانندی زن به زمین از نظر باروری و زایش، جایگاه این دو برابر و در کنار هم آورده شده است:

«اینک زمین را می ستاییم؛ زمینی که ما را در بر گرفته است.
ای اهوره مزدا!

زنان را می ستاییم.
زنانی را که از آن تو به شمار آیند و از بهترین آشه برخوردارند،
می ستاییم.» (۴)

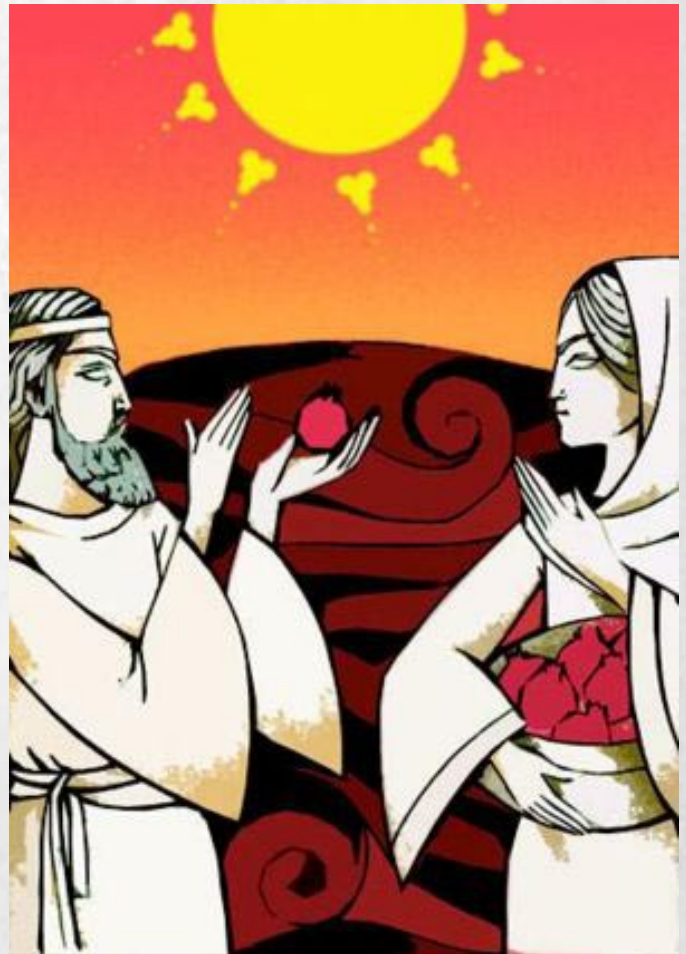
همچنین در ترجمه سانسکریت «تریوسنگ» از بند ۴، هات ۴۵ آرمیتی به معنای زمین برگردان شده و در متن پهلوی «زند و هومن بسن» نیز به همین ترتیب به کار رفته است. این نام در زبان و فرهنگ ارمنیان ایرانی نیز تداول دارد. آنان سپندارمز را به گونه «سپندارمت» می شناسند و او را «ایزد بانوی باروری» می دانند. (۵)

سیر تاریخی واژه: «سپنته آرمئی تی» (< سپنتا ارمتی > سپندار متی < سپندارمت < سپندارمز < اسپند < اسفند)

ماه اسفند و پیوند آن با زن

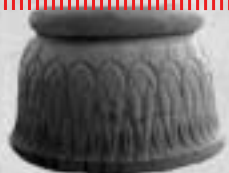
همان گونه که از نام اسفند آشکار شد، در می یابیم که پیشینیان ما، برای نام گذاری ماه پایانی سال به اسفند دلیل داشته، از آن رو که مظاهر طبیعت و محیط زیست، ارج نهاده و پاسداری شود. در این ماه زمین کم کم گرم شده و زمستان سخت و توان فرسا جای خود را به بهار سرسبز می دهد. در این ماه زمین دوباره زاییده می شود. جویبار ها روان می شوند و از دل زمین، گیاهان جوانه می زنند و نوید زندگی دوباره را برای ما به ارمغان می آورند.

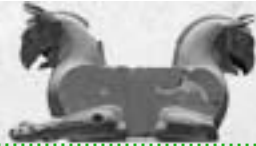
زن و زمین همسانند چرا که بردباری در زایش و زندگی در وجودشان نهفته است و عشق به پرورش، بزرگ کردن، به ثمر رساندن و بالاندن تافته ای جدایی ناپذیر از بافته شان است. برآستی زمین مانند بانوان بارور، زاینده و پرورنده است که همه موجودات در آغوش او پروریده می



امروزه با پیش رفتن دانش در زمینه های تاریخی و انجام پژوهش های ژرف، اندیشمندان و روشن بینان بیش از پیش دریافته اند که بیشتر جشن های کهن ایرانی، برگرفته از پدیده های طبیعی و روابط انسانی است که این مهم خود دلیل ماندگاری پاره ای از جشن ها همچون نوروز، مهرگان و سده در یاد و تاریخ و آداب و رسوم مردم این مرز و بوم است. جشن ها و مراسم هایی که بدون هیچ گرایش قومی و دینی در سرتاسر ایران فرهنگی هنوز زنده و پاینده است.

ما باید این حقیقت را دریابیم که این جشن ها یک شب و به ناگه به وجود نیامده اند که سرگذشت ایستا داشته باشند. انتظار رسیدن این جشن ها به مانند روزهای نخستین هم بیهوده و بدون سود است چرا که یادمان پدیده های اجتماعی با گذشت زمان به مرور شاخ و برگ تازه یافته و از سوی دیگر، هماهنگ با نیاز های زمان چندی از شاخ و برگ های خود را از دست داده است. گزارش های تاریخی در مورد جشن اسفندگان که به آن اشاره خواهیم کرد، آگاهی هایی ناهمسانی را به ما می دهد که این نشان از سرگذشت و دگرش جشن ها است.





ها مردگیران باشد که گردیزی هم به آن اشاره کرده است. گردیزی نوشته است از این جهت جشن را مردگیران می گفته اند که زنان به اختیار خویش و با آزادی، شوی و مرد زندگی خود را بر می گزیدند. «... و این نام فرشته ای است که بر زمین موکل است و زنان پاکیزه مستوره و اندر روزگار پیشین این عید خاصه مر زنان را بودی، و این روز را مردگیران گفتندی، که به مراد خویش مرد گرفتندی...» (۱۰)

چنانکه اشاره شد این جشن به نام مزد گیران یا مزد گیران نیز ضبط شده است. وجه تسمیه این عنوان نیز شاید به آن جهت باشد که در این روز که عید ویژه زنان بوده، مردان جهت گرامی داشتن و قدر دانی، مزد و پاداشی به صورت هدایا بدانان می دادند و از آنان اطاعت کرده و آرزوهایشان را بر آورده می نمودند. (۱۱)

همچنین گفتنی است که این جشن در برخی از نواحی ایران، همچون روستای فرخان در سه کیلومتری شرق قوچان، اقلید، کاشان و محلات برگزار می شود.

پی نوشت ها:

- (۱) گاهشماری و جشن های ایران باستان، هاشم رضی، صفحه ۶۸۷
- (۲) Bartholomae, Ch. Altiranisches Worterbuch, Berlin, ۱۹۶۱. pp ۱۱۶۹
- (۳) نوروزنامه، پنجاه گفتار در زمینه پژوهش های ایرانی، رضا مرادی غیاث آبادی، صفحه ۱۰۹
- (۴) یسنا- هات ۳۸، بند ۱
- (۵) نوروزنامه، پنجاه گفتار در زمینه پژوهش های ایرانی، رضا مرادی غیاث آبادی، صفحه ۱۱۰
- (۶) کتاب پیشین، همان صفحه
- (۷) زرتشت پیام آور مزدیسنا، محمد جوانمردی، صفحه ۵۹
- (۸) اساطیر ایران، مهرداد بهار، صفحه ۵۲
- (۹) آثار الباقیه، به کوشش جلال همایی، ۳۰۱ و ۳۰۲
- (۱۰) زین الاخبار، گردیزی، صفحه ۲۴۷
- (۱۱) گاهشماری و جشن های ایران باستان، هاشم رضی، صفحه ۶۸۸

شوند و به این دلیل است که جنسیت او همیشه مادینه انگاشته شده است و از همین خاستگاه است که عبارت های زیبا و دل انگیز «مأم میهن» و «سرزمین مادری» بوجود آمده و فراگیر شده است. (۶)

از آغاز اسفند مردم به پیشواز نوروز و فصل بهار می روند. جشن آبالان در روز اول ماه، جشن و خشنکام در دهم اسفند، روز گلدان در بیستم اسفند و جشن سوری در شب آخرین چهارشنبه سال همه، یکی پس از دیگری به پیشواز خجسته ترین روز از سال می روند. نوروز، این سرآمد جشن های ایرانی، به انتظار ها پایان می دهد و نوید روز نو را به مردم می دهد. انگار که گذشته ها خاک و همه چیز از نو آغاز شود. گرد و غبار از خانه و کاشانه زوده، و تمیزی و پاکیزگی سبب سرزندگی خواهد شد.

حال این زمین، نگرهبانی از جنس خود دارد که خویشکاری اش این است که همیشه زمین را خرم و بارور نگاه دارد. کسانی را که با پاکی روی زمین کشت می کنند و آن را سبز و خرم نگاه می دارند، پشتیبانی کرده و به آنها برکت دهد. این ایزد بانو نگرهبان بعد ها از سوی زرتشت به عنوان یکی از فرشته های اهورامزدا در می آید و نقش پیشین اش که همانا سرپرستی زمین است را حفظ می کند. (۷)

در بندهش «سپنته ارمئی تی» چهارمین امشاسپندی است که اهورامزدا آفریده و وظیفه او در روی زمین پرورش آفریدگان است. (۸)

جشن اسفندگان

روز پنجم از هرماه ایرانی اسفند (=اسفند روز) نام دارد که بنا به روش کلی در برگزاری جشن ها در ایران باستان، با برابر شدن این روز با ماه هم نام خود یعنی دوازدهمین ماه، جشنی باشکوه با نام اسفندگان یا مردگیران یا مزدگیران یا برزیگران برپا می شده است.

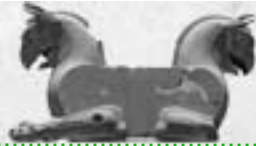
به موجب یک متن سنتی، یعنی خرده اوستا، چاپ موبد رستم رشید خورسند (صفحه ۳۱۹) جشن اسفندگان را جشن برزیگران نیز می نامیدند. دلیل این نامگذاری تلاش و کوشش کشاورزان و برزگران است که به عنوان همیار سپندارمز زمین را آماده ی رویش و زایش دوباره می کنند تا سرسبز و بالنده شود.

ابوریحان بیرونی در پیوند با این جشن می نویسد:

«اسفندارمز ماه روز پنجم آن روز اسفندارمز است و برای اتفاق دو نام آن را چنین نامیده اند و معنای آن عقل و حلم است. اسفندارمز فرشته موکل به زمین است. و نیز بر زن های درست کار و پاکدامن و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه، به ویژه این روز، عید زنان بوده و در این عید مردان به زنان بخشش می نمودند (هدیه می دادند) و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهلای مانده است و به فارسی مرد گیران گویند. (۹)

این آگاهی اندک ما از این روز است. هیچ گزارشی از چگونگی برگزاری این جشن در دست نداریم اما بدون شک این جشن همراه با آداب و رسوم و تشریفات خاصی برگزار می شده است. شاید یکی از این جشن





بخشی از سیر دموکراسی در تاریخ ایران

نویسنده: سورنا فیروزی

این مقاله بخشی از تاریخچه دموکراسی در ایران است که نه به سرآغاز آن اشاره میکند و نه به سرانجام آن.

نخستین اندیشه گر جمهوری و دموکراسی

اوتانا پسر ثوخرا (بیستون) نخستین پی برنده به هویت راستین گئومات (هرودوت (ه)، ۲، ۶۸) یکمین شخص در تاریخ استنادی است که به صورت گفتاری، سخن از برقراری یک حاکمیت مردم سالارانه و بدور از استبداد فردی به میان آورده و جزئیات این حکومت را نیز بیان داشته است (ه، همان، ۸۰). در پانزدهم مهرماه سال ۵۲۲ پ.م (بیستون و هرودوت، همان)، درست ۱۲ سال پیش از برقراری سامانه دموکراتیک در آتن و ۱۳ سال پیش از سقوط نظام سلطنتی در شهر رم و روی کار آمدن سامانه جمهوری در آن، اوتانا در نشست موسوم به «گفتگوی سه تن»، در برابر داریوش بزرگ، بگابوخش (مگابیز) و چهار بزرگ دیگر پارسی، بیان داشت که: «من عقیده دارم که نباید فقط یک نفر را از بین خود بعنوان پادشاه انتخاب کنیم. این کار نه خوب است و نه مفید. شما میدانید که گستاخی جاهلانه کبوحیه بچه درجه از افراط رسید و جسارت و گستاخی آن مغ را هم آزمایش کردید. در سلطنتی که هوی و هوس اشخاص از پس دادن حساب کاملاً معاف است چگونه ممکن است تعادلی بوجود آید؟ این قدرت به با تقوی ترین مردمی که بآن دست یابد نقشه های غیر عادی الهام می کند. کبر و غرور در وجود نسل موجود قهراً افزایش می یابد و ریشه حسادت از آغاز تولد در وجود انسان میروید. این دوعیب بشر را بصورت موجودی غیر انسانی در می آورد. سرشار از کبر و غرور نیمی از جنایات و سرشار از حسادت نیم دیگر آنرا مرتکب می شوند. خواهید گفت که یک فرمانروای مطلق که همه چیز دارد چگونه ممکن است حسادت بورزد. اما برعکس، حسادت با استبداد آمیخته است و بر ضد مردم کار میافتد. فرمانروای مستبد حتی نست به عمر مردمان نیکو، بآنها حسد می ورزد و دوست ندارد در شهر او غیر از مردمان شرور، کس دیگری هم وجود داشته باشد. و نیز از تهمت و افترا با آغوش باز استقبال می کند. ولی بدترین عیب آن این است که اگر او را با احتیاط تملق گویند، باو بر می خورد که چرا با خفت و خواری تملق نگفته آید؛ اگر با ذلت تملق بگویند، از این تملق گویی خفت زای شما ناراحت میشود. اما اسفناکترین مطلب را در این مورد اکنون برای شما شرح میدهم: آنها سنی که از اجداد خود به ارث برده اند را بکلی دگرگون می کنند، از زنان هتک حرمت میکنند و مردم را بی محاکمه می کشند. در عوض حکومت ملت را با شیواترین عناوین، حکومت مساوات می نامند. بعلاوه در این حکومت، فرمانروا مرتکب افراط کاری نمیشود. مقامات بقید قرعه تعیین میشوند و صاحب منصبان مسئول کار خود هستند و تمامی تصمیمات به رای ملت واگذار میشود. بنابراین، من پیشنهاد می کنم که سلطنت را ترک گوئیم و حکومت ملی برقرار سازیم. زیرا تمام فضائل را در ملت می توان یافت.»

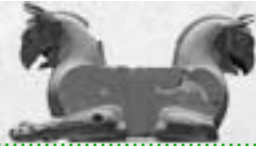
گرچه اندیشه اوتانا در آن نشست پذیرفته نشد، اما سخن سپسین این

مرد، بزرگی و آزادگی وی را چنین نشان داد (ه، همان، ۸۳): «دوستان، از هم اکنون آشکار است که یکی از ما (هفت تن) که سران انقلاب استیم، شاه خواهد شد، خواه آنکه انتخاب او را به مردم پارس واگذار کنیم یا اینکه از راه قرعه باشد و یا راه دیگری برای آن برگزینیم. و در هر حال من در برابر شما داوطلب نخواهم بود. آرزوی من اینست که نه بر کسی حکومت کنم و نه از کسی فرمان برم. پس من حاضر از حکومت صرفنظر کنم بشرط آنکه خودم و هیچیک از بازماندگانم تا ابد از هیچ یک از شما فرمان نبریم.»

نشستگاه محوری پارسی ها، جلوه آرزوی اوتانا

مهرداد یکم، ششمین فرمانروای دوره پارسی ایران، کسی است که عامل دگرش های سیاسی و بنیادین در سامانه اجرایی ایران شد. این مرد که در بازه زمانی ۱۷۴ پ.م تا ۱۳۷ پ.م بر مسند قدرت بود، با پدیدار شدن شمار مراتب در سیستم فرمانروایی، آنچه خواسته ی اوتانای پارسی بود را پس از نزدیک به ۳۴۸ سال، به بار آورد و میراثی را برپا نهاد که تا پایان کار آن (روی کار آمدن گودرز پسر ارشک گیو در ۴۶م)، باعث پایداری کشور در برابر جمهوری روم شد. جمهوری روم، قدرتی که از سال ۵۰۹ پ.م (۱۳ سال پس از اندیشه پردازی اوتانا) با همان معیارها در شهر رم برقرار گشت، قدرت سلاطین را کنار زد، به سال ۴۸۴ پ.م، به عوام حق تشکیل یک نشستگاه را داد تا در کنار سنای پاتریسین ها، به پدافند از حقوق مردمان بپردازد و دولت را اداره نماید (ناردو، جمهوری روم، ترجمه سهیل سمی، ۳۰-۳۲ و ۳۵) و با این کردار، به چنان نیرویی دگرش یافت که به تندی، بیشینه ی سرزمین های باختری را به چنگ آورد. زیرا در اداره ی این غول سیاسی، تمرکز فردی وجود نداشت، تصمیمات بدست نمایندگان دو نشستگاه گرفته میشد، و خویشکاری های اجرایی نیز میان برگزیدگان آنان پخش شده بود. به این روی، همه ی نبردها، بجای رخ دادن در پس هوا و هوس گذرا و آنی شخصی با نام فرمانروا، با شمار و حسابگری از پیش روشن شده ی سنا برنامه ریزی می شدند. گزارش استرابو، پیرامون بازنگری های مهرداد یکم، پیش از هم مرز شدن ایران با روم، را چنین میخوانیم: (جغرافیا، ۱۱، ۹، ۳) «پلویوس گفته است که رایزنگاه (کنسول) پارسی ها از دو رده پدید آمده است، یکی از آنها، خویشاوندان (دودمان ارشک)، و دیگری برآمده از خردمندان و ماگی ها، بدست هر دو، فرمانروایان گزینش میشدند.» این نشستگاه ها به ترتیب، نشستگاه خویشاوندان دودمان ارشک یا Concilium Domestium و نشستگاه متشکل از خردمندان و ماگی های (مغ-بغ-بزرگان) ملت که آن را برابر سنا نوشته اند (بنابراین، ماگی ها، بزرگان و نمایندگان ملت بوده اند و نه منحصرأ روحانیان پارسی) خوانده میشدند که نگرش بر این است که دومی، همان نشستگاه مهستان یا مگستان Magastanos بوده است؛ البته اگر برآیند دو نشستگاه را مهستان نمیخوانده باشند. نگاهی به کارنامه ی پارسی ها نشان میدهد تا زمانی که مهستان محوری در کار بوده است، همواره سامانه ایرانی در برابر یورش های پیایی رومیان پیروز بوده است (چون پیروزی بر کراسوس که بدون توجه به سنا، لشکرکشی کرده بود). اما در پی دسیسه های برخی فرمانروایان چون فرهاد چهارم، مهستان بارها به در دسر افتاد تا آنکه در نهایت بدروه ی گودرز پسر ارشک گیو (برابر اوتکاوین در ایران)، نیروی مهستان به طور کامل زوده شد و قدرت





پارتی‌ها نیز رفته رفته رو به سستی و سراسیمگی رفت.

چهره مهرداد یکم (مهرداد بزرگ) بر روی سکه اش

کارنامه‌ی مهستان در یک نگاه (افزون بر مورد گزینش شخص نخست کشور):

۱- گزینش شخص نخست کشور از افرادی برون از حالت موروثی یا برون از دودمان ارشک (سردودمان اشکانیان): گزینش سنتروک (تروگ پومپه، کتاب ۴۲)، ارد دوم (یوسفوس فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۲)، اردوان دهمه ای (تاکیتوس، سالنامه‌ها، کتاب ۲، بند ۳)، کین نام (فلاویوس، همان، کتاب ۲۰، گفتار ۳، بندهای ۱-۳)

۲- برکناری فرمانروا در پی ابراز ناخشنودی ملت یا ناپسندی از سیاست برون کشوری وی: مهرداد سوم در پی شکایت ملت (یوستین، کتاب ۴۲)، فرهاد پنجم در پی بی‌کفایتی در سیاست با روم و اداره درو کشوری (فلاویوس، همان، کتاب ۱۸، بند ۲)، ارد دوم در پی طغیان ملت که منجر به کشته شدن ارد شد (همان)، اردوان دهمه ای در پی ناخشنودی ملت (فلاویوس، کتاب ۲۰، گفتار ۳، بندهای ۱-۳)، گودرز یکم به علت دست زدن به جنایت و کشتن برادر خود و خانواده وی (تاکیتوس، همان، کتاب ۱۱، بند ۸)، وردان به علت بی‌احترامی به مهستان و بزرگان (تاکیتوس، همان، کتاب ۱۱، بند ۱۰)

۳- اداره کشور در زمان نبرد: نبرد هران میان ارتش ایران به فرماندهی سورنا و ارتش روم به سرداری کراسوس. در هنگامه رخداد این نبرد، ارد یکم (شخص نخست کشور) در ساتراپی ارمنستان بسر میبرد (پلوتارخس، کراسوس، بند ۴۳)، در حالی که تیسپون در اداره مهستان بود (بسان اداره روم توسط سنا پیش از سولا).

پورسینا و گرایش وی به فرمانروایی دموکراتیک (دیموقراطیه)

«ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا» یا «پورسینا» نه تنها یک پزشک و فرزانه (فیلسوف) زبردستی بوده، بلکه در زمینه دانش سیاست نیز مطالعات کاملی داشته است. از نوشته‌های وی اینگونه بر می‌آید که وی پنج گونه فرمانروایی ممکن را چنین تعریف نموده است:

۱- حکومت وحدانی (رهبر از شرکت دادن هر کس در مقام و منزلت و شایستگی خود امتناع می‌ورزد)

۲- حکومت کرامت (رهبر رعایت مصالح مردم را می‌کند و مردم زیست‌کننده در زیر این گونه فرمانروایی، دیگران را نادان بر می‌شمارند، در این نوع حکومت افراط و تفریط وجود دارد)

۳- حکومت فکریه (ارسوقراطیه) (حکومت در دست ثروتمندان است)

۴- حکومت دموکراتیک (حکومتی که در آن همه شهروندان در برابر قانون یکسان بوده و دست‌یابی به ریاست شهر، تنها از راه اجماع و اتفاق نظر همگان رخ می‌دهد و تغییر ریاست نیز در هر زمان به دست مردم ممکن است)

۵- حکومت سقراطی یا قدسی (در آن یک فرزانه تمام عیار به حکومت بر می‌نشیند). (شفا، فن الخطابه: ۶۲-۶۴، الهیات: ۴۵۱)

پورسینا که در همدان، به جایگاه وزیری دیلمیان نیز رسید، به شدت از سامانه فرمانروایی «وحدانی» که همان دیکتاتوری فردی است، بیزار

نشان می‌دهد، از مورد دوم (کرامت)، تعریفی را مینگرد که ما را به یاد فرمانروایی‌های فاشیستی سده بیستم می‌اندازد، آریستوکراسی را در زیر نام فرمانروایی «فکریه» می‌شناساند، و هنگامی که از فرمانروایی دموکراتیک سخن به میان می‌آورد، همه ویژگی‌های بنیادین آن را بسان سیاستدان‌های امروزی، بر می‌شمارد. او حتی به حکومت نوابغ (دسته پنجم) نیز اشاره میکند.

گفتنی است که پورسینا در کنار اینکه از سامانه‌های دیکتاتوری دوری می‌جوید، در ادامه نوشتار خود، آمیزه‌ای از دو مورد چهارم و پنجم را برای اداره یک دولت پسند میکند؛ آنچه در ذهن امروزین ما، مهمترین ویژگی فرمانروایی‌های مردم‌سالار، یعنی گزینش بهترین‌های ملت (و یا شهروندان از میان ملت (و یا شهروندان) و بدست ملت (و یا شهروندان) دانسته می‌شود.

کریم خان زند، بنیانگذار عنوان «رییس جمهور» در خاور

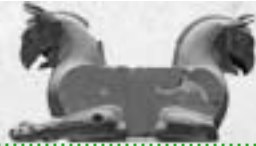
کریم خان زند سردودمان زندیان، یکی از خوش‌نام‌ترین فرمانروایان زمانه پس از باستان ایران است. کارنامه وی نشان می‌دهد که این فرمانروا، هم در زمینه سیاست‌های درون‌کشوری کامیاب بوده است و هم در زمینه برون‌کشوری.

تصرف بصره و برون‌سازی این سرزمین گذشته ایرانی از زیر یوغ نیروی نظامی امپراتوری عثمانی، شاهکار نظامی وی بشمار می‌آید. از دیگر سو، ساختن گرمابه همگانی و بازار (تسهیلات مردمی)، نشان دهنده این است که سیاست‌کشورداری کریم خان، پیرو سیاست‌های کلی انوشیروان بوده. افزون بر آن، دریافت خطر نفوذ انگلیس و ترس از دچار شدن ایران به سرنوشت هندوستان، نمایانگر هوشمندی این شخص بشمار می‌آید.

چنین فردی است که در سده هجدهم میلادی (پیش از انقلاب فرانسه و استقلال امریکا) بجای بهرگیری از عنوان «شاه»، لقبی را درون واژه نامه سیاسی خاور میکند که از زمان فروپاشی پارتی‌ها و نشستگاه (مجلس) مهستان، دیگر دیده نشد. این عنوان که «وکیل‌الرعیایا» بود، به روشنی مفهوم «نماینده مردمان عادی» را نمایان می‌سازد. رعیت در واژه نامه دهخدا، «عامه مردم» نگاشته شده است. گرچه سامانه اجرایی دولت زند، هرگز با نام تشریفاتی «وکیل‌الرعیایا» هماهنگی نداشت (و در واقع، همان سیستم شاهی بود)، اما وجود چنین نگرشی در نزد کریم خان به آن هنگامه نشان می‌دهد که ذهن ایرانی در سده هجدهم بسان فرزندان غربی همزمان خود، گونه‌های دیگر فرمانروایی را نیز میشناخته و درباره آنها می‌اندیشیده است. به دیگر سخن، در پیشروی ملت ایران برای دستیابی به سامانه فرمانروایی مردم‌سالارانه و جمهوری، از گام جمهوری کهن ماد (دیودور)، سامانه مشروطیت پارسیان انشان (گزنفون)، انگاره پردازی اوتانا (هرودوت)، مهستان محوری پارتی‌ها و عنوان «ساتراپ ساتراپ‌ها» بر روی سکه گودرز و نوشته‌های پورسینا درباره حاکمیت دموکراتیک تا پیروزی انقلاب مشروطه، ما با یک خانه تکمیلی دیگر نیز روبرو هستیم؛ خانه‌ای که آن را باید «ذهنیت کریم خانی» خواند.

از کتاب ریشه‌های دموکراسی و مجلس در ایران باستان (زیر چاپ، انتشارات فروهر)





نگرشی بر : شاهنامه / ویرایش خالقی مطلق

نویسنده: امید عطایی فرد

بیگمان در این زمان، بزرگترین و برجسته ترین گردآوری نسخه‌ها و دستنویسهای شاهنامه، از آن استاد «جلال خالقی مطلق» میباشد. وی با بررسی ده‌ها نسخه، که بنیادیترین آنها را در زیرنویس آورده، کار پژوهندگان را بسیار آسان نموده و ایشان را سپاسگزار خود کرده است؛ اما ویرایش و گزینش خالقی مطلق را نمیتوان بهترین دانست و دارای کژیها و گزینشهایی بس نادرست است. من در کتاب «دیباچه شاهنامه» از آغاز شاهنامه تا پایان داستان جمشید را ویراسته‌ام و خوانندگان میتوانند به تفاوت و دیگرگونی این دو ویرایش پی ببرند. مهمترین اشتباه ویراستاران شاهنامه این بوده که به پارسی‌گویی فردوسی چندان توجه نکرده‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی پراکنده از مصرعها اشاره میکنم و نسخه بدل (گزینش خودم از دیگر دستنویسها) را در کمانک می آورم.

• فردوسی در آغاز رستم و هفت گردان میگوید:
خرد را و دین را رهی (: دری)دیگرت/سخنهای نیکو به پند (: بند) اندرست/

فردوسی کیش خلافت عباسی را نداشته و سخنهای نیکو را در «بند» و زنجیر میداند. استواری دیدگاه من از اینجا آشکار میشود که فردوسی در سرآغاز پادشاهی کیخسرو آورده است (ضبط خالقی):

هنر با نژادست و با گوهرست / سه چیزست و هر سه به «بند» اندرست

افزون بر این، در یک دستنویس به جای رهی دیگر آمده: دری دیگر؛ که درست است. من برای نخستین بار پس از هزار سال دریافتیم که فردوسی به گونه ای رمزی از جهانبینی اش یاد کرده و ویراستاران شاهنامه به این نکته پی نبرده و این بیتها را که برخیشان در پانویس مانده و به متن نیامده، دریافته اند:

بر این زادم و هم بر این بگزم/ چنان دان که خاک کف «این در» ام از «این در» سخن چند رانم همی/ همانش کرانه ندانم همی مرا با کسان دگر کار نیست/ بر «آن در» مرا هیچ بازار نیست «در اورمزدی» به پیش آورم/ سخن بدره ی دین و کیش آورم

• داستان سیاوش، بیت ۲۰۹۹، اشتباه بزرگی در گزینش این مصرع شده است: شود کشته بر دست خاقان روم!!

خاقان لقب فرمانروایان چین بوده است. دستنویسها به تناسب ثبت نخستین مصرع، چنین هستند: سالار روم. خاقان چین.

• در آغاز جنگ بزرگ کیخسرو، بیت ۳۵ میگوید چشم به راه شاهی بوده که:

خالقی: جوادی که جودش نخواهد کلید / عطایی: بزرگی که دادش نخواهد کلید)

به راستی آیا فردوسی واژگانی چون جواد و جود! را به کار میبرده؟

در ترجمه عربی شاهنامه از سوی بنداری این نکته بسیار مهم دیده میشود که به جای سلطان محمود، مدح سلطان ابی بکر بن ایوب را نهاده است.

در همان بخش، بیت ۶۸ میگوید:
خالقی: برین نامه بر عمرها بگذرد / (: سالها بگذرد)
خالقی، بیت ۷۰: جهان سر به سر پر ز آثار (: بیکار) اوست.

خالقی، بیت ۷۷: کنون خطبه‌یی یافتم پیش از آن / عطایی: کنون خامه برتافتم زین نشان)

• فردوسی در آغاز داستان کین سیاوش میگوید:
خالقی: نگیرم مگر یاد تابوت و دشت / (: تشت)

به جای تابوت، گاهی از واژگانی دیگر مانند صندوق نیز بهره برده شده و در اینجا کلمه دشت بی معناست. تن مرده را در تشت بزرگ مینهادند.

• زمانی که کیخسرو مینگرد به جام جهان نما که از برج ماهی (حوت) تا بره (حمل) را دارد، افزون بر دوازده برج، از هفت سیاره یاد شده و خالقی به جای شید (خورشید) آورده: شیر! البته نمیدانیم قافیه در مصرع دوم چه بوده است. اگر شیر درست باشد، معنای خورشید را میدهد.

چو کیوان و بهرام و هرمزد و شیر / (: شید)
چو ناهید و تیر از بر و ماه، زیر [داستان بیژن و منیژه]
در همان داستان، در این بیت، نام بیژن دو بار آمده که شیوایی بیان را کم میکند:

چو یکچند بیژن همی بد به خواب (عطایی/دستنویس آکسفورد: به ایوان بیاراستش جای خواب)/ بی بیداری بیژن آمد شتاب و در پایان داستان نیز کلمه شرم دو بار تکرار شده:
ز کردار بد بر جهان شرم نیست/به نزدیک او شرم و (عطایی: کسی را برش آب و) آزرم نیست

• فردوسی خواب میبیند که دقیقی میگوید اشعار نیمه تمامش را در شاهنامه بگذارد:

خالقی: اگر بازیابی بخیلی (!) مکن / (عطایی: سخنها سراسر نیامد به بن)

در پایان نقل قول هزار بیت دقیقی از زبان فردوسی درباره خداینامه میخوانیم:

خالقی: فسانه کهن بود و منثور بود / (عطایی: چو جامی گهر بود و دستور بود)

فردوسی در دیباچه گفته که شاهنامه را نباید دروغ و «فسانه» خواند. بنابراین ثبت خالقی نادرست است و شگفتا که هیچ شاهنامه پژوهی را ندیده‌ام که از این خطا (نام بردن از افسانه‌های شاهنامه) به دور بوده باشد. از سوی دیگر در شاهنامه بارها از جامهای پر از گوهر به عنوان ارمغان و هدیه یاد شده است؛ بنابراین خداینامه به جام گوهرآگینی همانند شده که دستور و رهنمای خردمندان است.

همانجا بیت ۱۰۴۵ درباره دقیقی: به مدح (عطایی: کاخ) افسر نامداران بدی.

• در داستان ار جاسپ پاره ای نسخه‌ها از گشتاسپ به گونه «شاه جهان» یاد کرده اند اما خالقی «شاه کیان» را برتری داده که از دیدگاه معناشناسی درست نیست زیرا کیان خود معنی شاهان را میدهد.

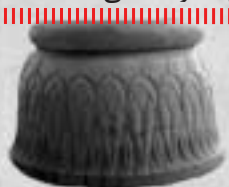
• در بیت ۱۰۵ داستان گشتاسپ:
خالقی: خداوند را دیدم اندر بهشت/ من (?) این زند و استا همه زو(?) نیش

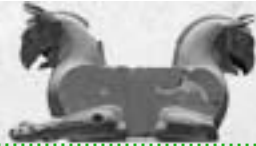
(عطایی: مر این زند و استا همه او نیش)

• ویرایش خالقی در سرآغاز سوگنامه رستم و اسفندیار با ذکر شماره بیتها چنین است:

به پالیز بلبل بنالد همی - گل از ناله او ببالد (?) همی [بیت ۶]
شب تیره بلبل نخسید همی... [بیت ۷]

بخندد (?) همی بلبل از هر دوان... [بیت ۹]
که داندکه بلبل چه گویدهمی - به زیر گل اندر چه موید همی [بیت ۱۳]





همی نالد از مرگ اسفندیار- ندارد جز از ناله زو یادگار [بیت ۱۵]

در همه بیت‌های یادشده بلبل درهال نالیدن است اما در بیت ۹ میخندد!! این بیت در نسخه بدل اینگونه آمده و با توجه به بیت ۷ درست است: نخسپد همی بلبل و هر زمان. [عطایی/۹]

یکی از پژوهشگران که شوربختانه نامشان را فراموش کرده‌ام به جای واژه های «نخسپد» و «بخندد» بر این باور بوده که کلمه: «بخنبد» از ریشه خنیا و آواز بوده است.

- داستان اسکندر، بیت ۴۶۲: فروزنده آتش و نعم!! و بوس (: خداوند تاج و خداوند کوس)
- بیت ۵۳۱: گزین کرد از ایرانیان صد (: سی) هزار
- بیت ۱۹۰۱: اگر ماند ایدر ز تو نام زشت/ نیایی عفالله! خرم بهشت دستخوردگی روشن و آشکارست. به گمان بسیار مصرع دوم چنین بوده (یا همانند آن): نیایی ز یزدان تو خرم بهشت.
- در آغاز اشکانیان در ستایش شاه آمده:

خالقی: همان خسروی قامت و منظرش/ (عطایی): که جاوید بادا سر و افسرش)

بیت ۸۶: چو دانا بود بر زمین شهریار/ چنین آورد دانش شاه بار (: دانشی شاخ، بار)

افزون بر آنکه تکرار شهریار/ شاه در هر دو مصرع از فصاحت بیت میکاهد، اصطلاح «دانشی شاخ» را مانند «شاخ سخن» میتوانیم در ادب پارسی ردیابی کنیم.

در بیت ۲۴۴: سخن گفتن از طالع (: اختر) و رازشان.

- اردشیر، بیت ۵۷۵: چو بر شاه عیبت (: زشتست) بد خواستن
- در آغاز پادشاهی شاپور اردشیر، پس از یادکرد خداوند آورده:

خالقی: سپهر و ستاره، زمین کرده اند/ (کرده است)

اینکه پس از دو بیت که فعل مفرد آمده ناگهان فعل جمع به کار برده شود، نادرست میباشد.

در پایان داستان این بیت مهم و اساسی به متن نیامده است:

در اورمزدی به پیش اورم/ سخن بدره دین و کیش اورم

- پند اورمزد شاپور به پسرش بهرام، بیت ۴۰:
- سخن چین و بی دانش و چاره گر (: بی هنر)/ نباید که باید به پیشت گذر (عطایی): ... بندد به پیشت کمر)
- در پادشاهی نرسی، وی از زبان یزدان میگوید: که ما را مروت (عطایی: فزونی) خرد داد و شرم.
- بهرام شاپور، بیت ۲۴: تو از بادا! (: باده = شش دستنویس) تا چند رانی سخن.
- شاپور دوالاکتاف، بیت ۱۶۶: جفادیده (: جفاییشه) ایرانی بی بد به روم.
- بیت ۳۹۳: همان تاج ایران به حق ور!! سپرد (: بدو درسپرد، سزا را سپرد).
- بیت ۴۶۷: ز هر جای چندان غنیمت گرفت (: گنجی دگر برگرفت). غنیمت عربیست.
- در داستان بهرام گور بیت ۲۲۷۳ چنین است:

چو بنمود خورشید بر چرخ دست- شب تیره بار غریبان (؟) بیست اما در یک نسخه بدل این مصرع زیبا آمده که نشانه خون ریختن از چهره شب یعنی سرخی بامدادان است: شب تیره، رخ را به ناخن بخست.

- در دفتر هفتم ویراسته مشترک خالقی و ابوالفضل خطیبی این بیت

الحاقی و همانندهای آن دیده میشود:

ز منبر چو محمود گوید خطیب- به دین محمد گراید صلیب!
در خور نگرش اینکه در برابر پنج دستنویس، هشت نسخه دیگر از این بیت یاد نکرده اند. [نامه نوشیروان به هرمزد]

همانگونه که در دیگر نوشتارهایم آورده ام، ستایش محمود از سوی فردوسی نیست. برای نمونه در داستان هفت خان اسفندیار، بیت ۱۹، در دستنویسهای «لیدن» و «آکسفورد» از زبان فردوسی درباره خودش آمده:

کنون سال ام آمد به هفتاد وشش/ غنوده همی چشم میشارفش
اما نسخه های دیگر این بیت را پاک کرده و آورده اند:

جهان را جهاندار محمود باد/ ازو بخشش و داد موجود (!) باد (!)؟
و یا نسخه لنینگراد به جای «پیروز» آورده «محمود»: اگر شاه پیروز بپسندد این... (هفت خان اسفندیار، بیت ۸۴۹)

در پایان شاهنامه، پنج دستنویس این بیت را ندارند: تن شاه محمود آباد باد...

- در داستان مزدک و قباد، این ثبتهای دستنویسها درباره مزدک در خور نگرش است:

خالقی: گرنامه (ه: فرومایه) مردی و دانش (: گوهر) فروش/ قباد دلاور بدو داد گوش

به نزد جهاندار، دستور گشت/ نگهبان آن گنج و گنجور گشت
فرومایگی مزدک را در فرجام کار در می یابیم. اما نسخه لندن که او را گوهر فروش دانسته با بیت بعدی که مزدک را گنجور شاه خوانده، همسو و مطابق است.

- داستان انوشیروان، بیت ۱۲۰

خالقی: ز مغز زمین تا به چرخ بلند- ز افلاک (!) تا تیره خاک نژند / (عطایی): ز ژرف زمین...- ز خاشاک تا خیره شاخ نژند)

بیت ۲۲۰: که دولت (: بختش) جوان بود و خسرو جوان.
بیت ۵۹۱: ز خارا پی افکنده در قعر (: ژرف) آب.
بیت ۵۹۷: همه حصن (: شهر) بی تن سر و پای بود.
بیت ۶۸۹: انوشیروان شهری تازه ساخته و یکی از اهالی (برابر با ویرایش خالقی- ابوالفضل خطیبی) به او میگوید: ای شاه بیدادگر!!

در دستنویسهای دیگر: آزادمرد، پیروزگر.

در بیت‌های ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ از سوی ویراستاران کلمه عربی «عادت» برگزیده شده در حالی که در دستنویسهای دیگر واژه «خوی» آمده است.

بیت ۱۲۹۹: ز بی کارگویان تو دانا شوی/ نگویی از آن سان کزو بشنوی
این بیت معنای درستی دربر ندارد و میتواند بر اساس ل ۳ (لندن ۱۴۰۳) چنین بوده باشد:

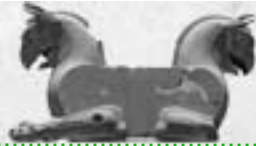
ز گفتار دانا، توانا شوی/ بگویی بر آنسان کزو بشنوی
بیت ۱۴۹۹: ز لفظ (: سخن) آن گزیند که کوتاهتر.

بیت ۱۶۹۱: فرستاد نزد مشعبد (!) جهود (: سواری فرستاد نزد جهود)
بیت ۲۵۷۵: ز مرد شکبیا برسید شاه/ که از صبر (!) دارد به سر بر کلاه.

یکی از دستنویسها مصرع دوم را اینگونه آورده: ز آنکو به سر بر ندارد کلاه.

دستنویسهای دیگر به جای صبر آورده اند: کبر. شاید ویراستان این کلمه را به معنای تکبر گرفته اند اما این کلمه همان گبر به معنای خفتان است. واژه گبرگه را به معنی میل (ورزش باستانی میل بازی) نیز داریم.





همچنین پنج دستنویس از جمله قاهره و آکسفورد به محمود اشاره ای ندارند.

بزرگترین دلیل من در رد این بیتها، بجز سست بودن سخن و منش گوینده اش، این است که اندکی پیش از پایان داستان یزدگرد سوم، «فردوسی راستین» در بیتهای ۷۳۹ به بعد چنین میگوید:

مرا دخل و خوردن برابر بدی / زمانه مرا چون برادر بدی
تگرگ آمد امسال بر سان مرگ / مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ

در هیزم و گندم و گوسفند / ببسته این برآورده چرخ بلند
آیا در فاصله یکی دو روز ناگهان فردی عرب هویدا میشود و دخل و خرج فردوسی را حل میکنند؟! جالبست که این بیتها به حاشیه برده شده و در متن نیامده است:

کسی نیست اندر جهان کش به داد / توان کرد پیش بزرگان به یاد
جهاندار اگر نیستی تنگ دست / مرا بر سر گاه بودی نشست

بداندیش کش روز نیکی مباد / سخنهای نیکم به بد کرد یاد
بر پادشا صورتم (چهره ام) زشت کرد / فروزنده اخگر چو انگشت کرد
چنین پادشاهان و گردنکشان / که دادم در این نامه زیشان نشان...

• واپسین بیت شاهنامه (ویرایش خالقی مطلق) درباره تاریخ پایان شاهنامه، از این اشتباه و نادرستی بزرگ برخوردار است: ز هجرت شده پنج هشتاد بار.

شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری قمری به پایان نرسیده و این گونه تاریخگزاری ها از کاتبان است. کهنترین نمونه هایی که در دست داریم، تاریخ ۳۷۴ قمری یعنی ۱۵ سال پیش از به قدرت رسیدن محمود غزنوی را در سال ۳۸۹ قمری، نشان میدهند. افسوس که خالقی مطلق نامی از این دستنویسها به میان نیاورده است.

• در نمونههایی دیگر، واژگان پارسی در نسخه بدلها نادیده گرفته شدهاند؛ مانند: * عدد (نسخه بدل: شمر). داستان دارا. بیت ۶۷ / * رمح (نیزه). داراب. بیت ۴۰ / * برج حمل (بره). هفت خان اسفندیار. بیت ۱۴۴ / * حکیمان (بزرگان). انوشیروان. بیت ۱۱۴۹ / * جدان (نیاکان). هرمزد. بیت ۵۱۵ و...

یکی از واژه های به کار رفته در متن خالقی: «ولیکن» میباشد. برابر درست و اصلی اش را در بیت ۳۴۶۱ از داستان انوشیروان میتوان یافت که در دستنویس «قاهره» آمده: «مگر آن». همچنین واژه هدیه در برابر مؤده. (انوشیروان، ۲۲۵۷)

• بیتهایی سست که از کاتبان است به متن خالقی مطلق راه یافته: پادشاهی شاپور اردشیر، بیت ۶ به بعد؛ و ۱۱۹.

• بیتهای فراوانی از متن به حاشیه برده شده که بیگمان از فردوسی بوده و به همین سبب نسخه مورد قبول خالقی مطلق بیش از ده هزار بیت کمتر از شاهنامه اصلی دارد.

دروید بر فردوسی بزرگ و سپاس از خالقی مطلق.

در بیت ۲۸۴۸ از شاهوی نام برده اما با نگرش به چهار دستنویس دیگر، نام ماهوی درست است زیرا وی یکی از نویسندگان شاهنامه ابومنصوری بود.

بیت ۳۳۶۰: مهره چیدن شترنج را میبینیم که شاه، فرزانه (وزیر)، پیل، اشتر و: به زیر شتر در، دو اسب و دو مرد... این دو مرد سوار بر اسب هستند زیرا پیادگان را در ردیف جلو میچیدند. در نسخه بدل آمده: دو اسب نبرد.

بیت ۳۷۸۴: طبیعی ست و پرخاش آهرمنی. (نسخه بدلها به جای طبیعیست آورده اند: درشتی و / کهن گشت و)

• در آغاز داستان هرمزد، فردوسی میگوید:

خالقی: نبینی پس از مرگ آثار من / (عطایی: ببینی)

آیا فردوسی که به استواری باور دارد شاهکارش جاودانه است، چنین باوری دارد که پس از مرگش آثار او نمی ماند؟! درخور نگرش اینکه در یک دستنویس به جای آثار آمده: آزار. بنابراین: نبینی پس از مرگ، آزار من.

در بیت ۴۶ آورده: هرآنکس که تهدید(!؟) ما داشت خوار.

در دستنویس قاهره به جای «تهدید» کلمه «فرمان» آمده که درست است.

در بیت ۱۶۷۷ نادرستی شگفتی رخ داده است:

گر از کیقباد اندر آری شمار-برین تخمه بر سالیان صد هزار(!؟)

در دستنویس انستیتوی شرقشناسی لنینگراد آمده: سه هزار. و این گاهشمار از کیقباد تا هرمزد نوشیروان، درست است.

• در داستان خسروپرویز، بیتهای ۱۹۳۰ به بعد، به هم ریخته است.

در بیت ۲۱۹۹ که فردوسی در سوگ پسرش دارد، از پروردگار میخواهد که: /خالقی: درخشان کند تیره ماه (عطایی: راه) ورا. اشاره به گزرگاه ارواح پس از مرگ است.

• داستان شیرویه، بیت ۴۹۵:

به شیرین فرستاد شیروی کس / که ای نره جادوی (!) بی دسترس.

(عطایی: که بر جادوی مر تو را دسترس). شیرین همسر پرویز را چگونه میتوان نره جادو و مذکر خواند؟!)

• داستان یزدگرد سوم، بیت ۶۸۵:

راهبی که پیکر خون آلود یزدگرد را می یابد: دوان تا در خان مذبح (!؟) رسید.

دستنویس لندن به جای خان مذبح دارد: خان راهب. و در نسخه ای دیگر: بشد تیز تا پیش ایشان رسید.

بیت ۸۱۰، نبرد بیژن با ماهوی: طلایه همی گوید آمد (: امشب) سپاه / نباید که بر ما بگیرند راه.

بیت ۸۴۹: شرعی زدند (عطایی: سراپرده زد) از بر ریگ نرم.

بیت های پایانی (۸۸۰ به بعد):

نشسته نظاره من از دورشان / تو گفתי بدم پیش مزدورشان (!)

جز احسنت (!؟) ازیشان نبد بهره ام / بکفت اندر احسنتشان (!) زهره ام

حیی قتیبه ست از آزادگان / که از من نخواهد سخن رایگان

ازویم خور و پوشش و سیم وزر / وزو یافتم جنبش و پای و پر

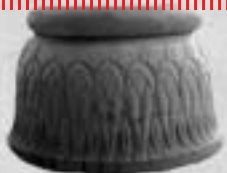
نی ام آگه از اصل و فرع خراج / همی غلتم اندر میان دواج (!)

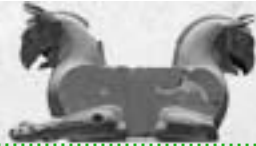
تن شاه محمود آباد باد / سرش سبز و جان و دلش شاد باد

بیتهای یادشده، الحاقی و از سوی یکی از کاتبان شاهنامه است. به ویژه ستایش محمود، مشکوک است زیرا چند بیت بعد (شماره ۸۹۲) آورده:

همش رای و هم دانش و هم نسب / چراغ عجم، آفتاب عرب

این بیت باز میگردد به حیی قتیبه حامی کاتب ناشناخته شاهنامه.





هوری‌ها

نویسنده: یزدان صفایی
نام‌شناسی

پراکنده شدند. [۱۵]

به نظر می‌رسد که نخستین لایه‌های هوریایی تپه‌ی «گوره» به پیش از سده‌ی هفدهم پیش از میلاد، بر نمی‌گردد و عنصر هوریایی تا آغاز هزاره‌ی دوم در کرکوک دیده نمی‌شود. هم‌چنین آشکار شده که نام‌های هوریایی در الواح کاپادوکیه وجود ندارد و همین نشان از حضور نداشتن هوریاییان در شمال میان رودان تا زمان یاد شده است. [۱۶]

نام‌های هوریایی در آثار به جای مانده از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در میانه‌های دجله نیز دیده می‌شود: در سامرا لوح برنزی به نام آریسن، پادشاه اورکیش و ناوار کشف شده است. و همچنین لوح دیگری نیز به نام تیشاری، پادشاه اورکیش، یافت شده است. هر دوی این‌ها نام‌های هوریایی هستند. ناوار همان مکانی است که سپس تر «نمار» (نامرو) خوانده شده و در حاشیه‌ی رود «دیاله» جای داشته است. محل اورکیش نیز دقیقاً مشخص نیست اما آن را در بخش شمالی میان‌رودان می‌دانند. [۱۷]

گسترش عنصر هوریایی به سوی شرق دجله بر اساس نام‌شناسی قطعی است. آثار هوریان در سوریه، شمال غربی بخش مرکزی میان‌رودان (ماری)، دره‌ی رودهای بالیخ و خارمیس، آسیای صغیر، آراپخا، و مناطق دیگر دیده شده است. [۱۸]

منطقه‌ی نفوذ جغرافیایی هوری‌ها به‌درستی بزرگ بود. [۱۹] هوریان به تجارت شکوفای میان‌رودان دسترسی پیدا کرده بودند که در طی اقدامات نظامی و هیئت‌های تجاری در زمان سارگن اکدی و جانشین‌اش، بالاخص نوه‌اش، نارام‌سین بیش از پیش شکوفا شد... [اندازه و شدت داد و ستد در میان‌رودان، به خصوص در دوره‌ی اکد و در طول سلسله‌ی سوم اور، بی‌شک همانند آهن‌ربایی، هوریان را به جنوب جذب کرده است. با توجه به این ادله، بایستی روشن باشد که منطقه‌ی خاستگاهی هوریان می‌تواند در مکانی جستجو شود که به آسانی می‌توانستند از آن‌جا به غرب و جنوب دست یابند؛ بنابراین تنها سرزمین کوهستانی، در واقع به مثابه‌ی سرزمین اصلی ممکن می‌نماید. بدین سان، چه کسی جز هوریان می‌توانند فرهنگ قفقاز نخستین را پشت سر گذاشته باشند؟ با این همه، نمی‌توان انگاشت که اینان از آن سوی رشته کوه قفقاز آمده و از میان گرانکوه گذر کرده‌اند، بدون آن که نشانه‌های ملموسی از خود به جای نگذاشته باشند - هرچند که در این مورد باید با کوچ‌روان محتاط بود. بدین نحو، در هر صورت پیش می‌آید که اقوام کوچ‌رو، منطقه‌ای را بدون آن که بعدها هر گونه اثری از آن‌ها یافته شود، بپیمایند. اما استمرار این فرهنگ در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد در قفقاز، پیش‌بایسته می‌گذارد که قوم خاصی باید تقریباً یک هزار سال تمام در آن‌جا ساکن بوده باشد و اینان نمی‌توانند کس دیگری به جز هوریان بوده باشند. [۲۰]

زبان

متون هوریایی نخستین بار در آغاز سده‌ی بیستم در آرشیو بغازکوی یافت شد. [۲۱] زبان هوریانی با «اورارتویی» خویشاوندی نزدیک داشت. [۲۲] نوشته‌ای به خط اکدی و به زبان هوریانی از شخصی به نام «تیشاری» پادشاه «اورکیش» و «ناوار» از ربع سوم هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به دست ما رسیده است. [۲۳]

در کاوش‌های انجام شده در «رأس‌الشمرا» آشکار شده است که در شهر اوگاریت در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، بخشی از مردم شهر ظاهراً به زبان هوریایی گفتگو می‌کرده‌اند. پیدایش متونی به زبان یادشده

نام قوم «هوری» را چند تن از مورخین، «هاری» خوانده‌اند [۱] و با نگرش به جابه‌جایی واک‌های «الف» و «ه»، واژه‌ی «هاری» را می‌توان همان «آری» یا «آریا» دانست که هم‌ریشه با «هور» یا خورشید می‌باشد. از این رو، آریاها و به پیروی از ایشان بسیاری از مردم دنیا، خود را نژادی خورشیدی و آسمانی می‌دانستند. [۲]

نام ماننایی Erisinni، و بدون شک Dayaukku و Ahsheri (نام حاکم ماننایی) احتمالاً ریشه‌ای هوریایی دارند. ظاهراً خواستگاه نام Aza، یکی از پادشاهان ماننا، و همچنین Azu (اشکال دیگر آن: Asau، Asu) حکمران گیلزان در اورمیه، نیز هوریایی است. [۳] نام‌شناسی هوریایی در آندیا (ناحیه جنوب غربی دریای مازندران) نیز دیده شده است. [۴]

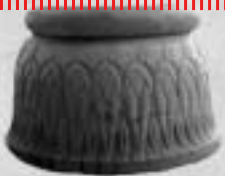
مصریان به مردم فلسطین و تا مدتی به مردم سوریه «هورن» می‌گفتند. از ایشان در تورات به صورت «هورتین» Hortien یاد گشته است. [۵]

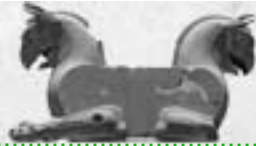
بسیاری از بزرگان هوریانی در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، به نام‌های هند و ایرانی نامیده می‌شدند. [۶] وینکلر با مشاهده‌ی چند نکته از جمله وجود نام‌های خدایانی چون Mitrashshil، Arunnashshil و اصطلاح Maryanni که به باور او یادآور Marya ودایی («جوان»، «قهرمان») است به این نتیجه رسید که هوریان، آریایی هستند. [۷]

خاستگاه و قلمرو

مردم هوریانی از زادگاه‌های خود در منطقه‌ی کوهستانی جنوب دریای خزر، به تدریج به سوی جنوب و غرب از حدود ۲۳۰۰ ق.م. به بعد، به حرکت در آمدند و در هزاره‌ی دوم ق.م. به صورت گروه‌های متشکلی، چندین دولت نیرومند در مجاورت آب‌های شمالی فرات و رودخانه‌ی «خابور» تشکیل دادند. [۸] و در حدود اواسط هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در آناتولی مرکزی، اما تنها در گروه‌های کوچکی گسترده شدند. [۹]

در حاشیه‌ی دریایچه‌ی ارومیه احتمالاً عنصر قومی و زبانی «هوریایی» Hurrians نیز حضور داشته است. [۱۰] قبایلی که به زبان هوریانی سخن می‌گفتند در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، در میان‌رودان شمالی و تا اندازه‌ای در سوریه و در سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند. [۱۱] لوحه‌هایی از «نوزی» Nuzi و «الخ» Alach دلالت بر حضور هوریان در منطقه‌ی مرکزی هلال‌الخصیب دارد. [۱۲] از روی نام افراد، وجود هوریان در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، در مشرق دجله و خاک آشور ثابت شده است و در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، ایشان در ناحیه کرکوک کنونی (آراپخای کنونی) میزیسته‌اند، و از حضور ایشان در نواحی شرقی تر، مدرکی در دست نیست. [۱۳] همچنین الواح کرکوک نشان می‌دهند که ساکنان آن‌جا در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، به طور عمده هوریان بودند. [۱۴] آنها احتمالاً نخست از نواحی وان، کردستان کوهستانی و زاگرس بیرون آمده و سپس در نواحی کوهستانی شمال میان‌رودان





در آرشیه‌های «ماری» بر نقش هوریان در این نواحی گواهی می‌دهد. از متون هوریایی یافت شده در آرشیه هاتوشاش - بغاز کوی، می‌توان دریافت که هوریان تأثیر عمیقی بر خط و تمدن هیتیایی داشته‌اند. [۲۴]

در متون بغاز کوی، عبارات نیایشی فراوان و حتی چندین متن کامل هوریانی به دست آمده است، از جمله قطعاتی از داستان حماسی گیل‌گمش، که بزرگ‌ترین اثر ادبی تمدن بابلی است. ولی منبع عمده برای بررسی زبان هوریانی، نامه‌ای است که «توش راتا Tushrata»، پادشاه میتانی برای آمنوفیس سوم فرعون مصر، در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد، نوشته و در میان ویرانه‌های پایتخت در «تل‌العمارت» در اوایل سده بیستم میلادی به دست آمد. [۲۵]

در این زبان، واژگان ساده و اصلی به صورت مرکب است و امروزه فهمیده می‌شود. نام‌های هوری در متون اکدی زیادند. از اسناد یافت شده در شهر نوزی بر می‌آید که هوریان آثار ادبی بابل را گرفتند و آن را همراه آثار دیگر خود مانند دستور چگونگی تربیت اسب به زبان آشوری و زبان هیتیایی به همسایگان خود رساندند. [۲۶]

دین

هوریان خدایان فراوانی داشتند که در آسیای صغیر و سوریه نامدار بودند، افسانه‌های خدایان هوری و پدر خدایان Kumbaro با خانواده‌ی خدایان، توسط فینیقی‌ها و یونانی‌ها اقتباس شده و شاید افسانه‌های مذهبی هوری اساس میتولوژی یونان قدیم باشد. از خدایان هوری و در رأس آنان خدایان همسر «تیش شوب Teschub» (خدای اصلی و «شبات Chebat» و در کنار آنها «شاشوشka Schauschka» در نقشی مانند ایشتار بابل) و خدای خورشید «شی‌مه‌گی Shimege» و خدای ماه «کوشوش Kuchuch» قرار داشتند. ادیان هوریان و هیتیان بر روی هم اثر متقابلی داشتند. [۲۷]

در زمینه‌ی افکار هنری هوریان، شکل خدایان هیتیان و همچنین تأثیرات فرهنگ و ادیان شمال سوریه دیده می‌شود. در فرهنگ و ادیان هوری خورشید، یک ایزد بانو است هم‌چنان که امروزه نیز در ایران خورشید را زن می‌دانند. [۲۸]

رسوم و آیین‌های هوریان به کشور هیتیان نفوذ کرده بود. [۲۹]

تاریخ

تقریباً در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، امپراتوری هوری با دو پایتخت، یکی در شهر اورکیش (آمودای امروزی)، در شمال سوریه و دیگری ناوار (Navar) در شمال شرقی ایران (؟) وجود داشت. در دوره‌ی اکدی، هوری‌ها نخست به طور پراکنده در شرق دجله پدیدار شدند، سپس در دوره‌ی اور سوم، بر شمار آن‌ها افزوده شد و نفوذ صلح جویانه‌ی آنان بر بابل آغاز شد، در این دوره هنوز پیرامون «ماری» و شمال سوریه از آنان آزاد بود. اقوام هوری در دوره همورابی از دجله گذر کردند و توانستند در شمال میان‌رودان و شمال سوریه و گروهی نیز در آناتولی نشیمن گزیدند. در این دوره، هوریان به آشور حمله می‌کردند. و شاهان آشوری زیر سلطه‌ی ایشان رفتند و بدین سان قلمرو هوریان تا پیرامون دریاچه‌ی وان به اضافه‌ی آشور، میان‌رودان و بخش گسترده‌ای از سوریه گسترش یافت. [۳۰]

هوریاییان که در آغاز هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به سوریه نفوذ کرده

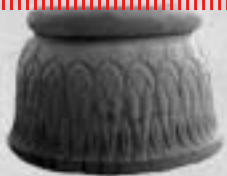
بودند، ظاهراً نوعی پیوند با هکسوس‌ها، که در پایان سده‌ی هجدهم پیش از میلاد به مصر تاخته بودند، داشتند. [۳۱] و یکی از عناصری بودند که زیر نام‌گذاری «فرمانروایان بیگانه» یا هیکسوس [=هکسوس] بدان برمی‌خوریم که تمدن شکوفای عصر برنز میانی را در فلسطین، به دنبال هجوم کنعانی‌ها از ساحل دریای مدیترانه به شمال، بنیان نهادند. [۳۲] هوریاییان در میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، حکومت بزرگی به نام میتانی را بنیان گذاردند. [۳۳] ایشان در کشور هیتیان نیز از نفوذ بالایی برخوردار بودند. [۳۴] و در زمان هانتی‌لیس اول (پادشاه هیتی‌ها) به دو شهر نریک Nerik و تی لیورا Tiliura حمله بردند و آن را با خاک یکسان کردند. [۳۵] و در زمان مورسیلیس اول، پادشاه هیتی - طبق گاهشماری میانی در حدود ۱۵۹۵ پیش از میلاد- به بابل تاخت [...] در هنگام بازگشت می‌بایست به همراه غنایم جنگی سرشاری درمقابل حملات هوریان ایستادگی کند. [۳۶] هوریان به نظر می‌آید در سال‌های پایانی حکومت قدیم هیتی، موقعیت ممتازی را در دربار به خود اختصاص داده باشند که در بازنمایی‌های «ایزدستان Pantheon» هوری در سنگ‌نگاره‌ی یازیلی‌قیه در نزدیکی هاتوشا (بغاز کوی) متجلی می‌شود. [۳۷] هوریان پیوند فرهنگی قوی نیز با اورارتویان داشتند. [۳۸] ایشان نقش پیونددهنده و واسطه‌ی فرهنگی میان بابل، ختیان و فلسطینی‌ها (آسیای صغیر و شمال سوریه) را بر دوش داشتند. [۳۹] هوریان حتی تا سواحل دریای مدیترانه که شهرهایی فینیقی همچون «آرد Arwad» اسامی هوری‌شان را حتی در سده‌های پسین‌تری حفظ کردند، پیشروی کردند. آن‌ها در جهت غرب به سوی «کیزوواتنه (Que) Kizzuwatna» بعدی و بلاخره کیلیکیه گسترده شدند آن‌چنان که توانستند در سده‌ی سیزدهم در دربار هیتی‌ها متنفذ گردند. اینک نقش چشم‌گیر هوریان در آسیای پیشین طی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد در کل پذیرفته شده است [۴۰]

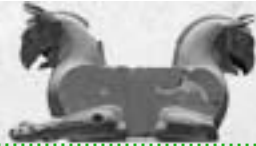
هنر

سفال «خیربت- کرک» بی‌شک از منطقه‌ی خاستگاهی هوریان سرچشمه می‌گیرد، منتها بعداً طبق قوانین خودی رشد کرده است که در عین حال، آرایه‌های مختص‌اش نقش و نگارهای خراشی- اغلب روی سرپوش ظروف- من جمله به کرات نقش‌مایه‌ی پرنده‌ی خاصی، کماکان پابرجا ماندند. [۴۱] نوعی سفال به آلاجا و دیگر امکنه‌ی آناتولی تعلق دارد که تقریباً می‌توان آن را با ظروف سفالی خیربت- کرک هم‌زمان قرار دارد و بر اساس تشابهات فراوانی به نظر می‌آید تنگاتنگ با آن خویشاوند بوده باشد. [۴۲]

پانویس

- ۱- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، احمد بهمنش، به نقل از ایران بزرگ، رویه ۸۵.
- ۲- ایران بزرگ، رویه ۸۵.
- ۳- پادشاهی ماد، رویه ۹۶.
- ۴- پادشاهی ماد، رویه ۹۶.
- ۵- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۶.
- ۶- هیتی‌ها، الیور گرنی، به نقل از ایران بزرگ، رویه ۸۵.
- ۷- پادشاهی ماد، رویه ۸۹.





برابرهایی پارسی

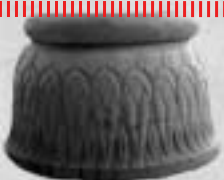
کاری از الف. نیکویی

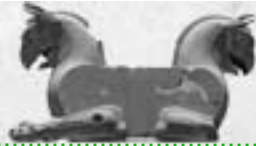
اخبار: آگاهی ها ، آگهی ها ، تازه ها ، رویدادها
 اخبار: پیامرسانی ، آگاهاندرن ، آگاه سافتن
 اخبارنویس: گزارشگر
 افتتاح: پایان ، انبام
 افتراع: (کردن) - نوآورد ، نوآوری ، نوآفرینی ، بزوج
 افتراعات: نوآورده ها ، نوآوریها
 افتصار: کوتاهی ، کوتاه سفنی ، هنگرتی
 افتصارا: به کوتاهی ، کوتاه سفن
 افتصاص: برگزیدن ، ویژگی ، وابستگی
 افتصاصات: ویژگی ها ، برگزیده ها
 افتصاصی: ویژه ای
 افتفا: ناپدیدگی ، نهفتگی ، پنهان شدن ، نهفتن
 افتلاس: دستبرد ، پنهان ربایی ، دزدیدن
 افتلاط: آمیزش ، آمیختگی ، درهم پیوستگی ، سرشتن
 افتلاط دادن: آمیختن ، در آمیختن
 افتلاط و امتزاج: آمیزه ، آمیختن و درهم کردن
 افتلاف: پادریاری ، دگرسانی ، گونه گونی ، دویی ،
 ناپوری ، ناسازگاری ، ناپوربودن
 ایبادافتلاف : دو بهمزنی
 افتلاف آراء: پنداندیشگی ، گوناگونی اندیشه ها

- ۸- هیتی ها، الیور گرنی، به نق از ایران بزرگ، رویه ۸۴-۸۵.
- ۹- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۸.
- ۱۰- پادشاهی ماد، رویه ۶۷.
- ۱۱- تاریخ ماد، رویه ۹۹.
- ۱۲- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۲.
- ۱۳- تاریخ ماد، رویه ۹۹.
- ۱۴- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۱۷.
- ۱۵- پادشاهی ماد، رویه ۹۰.
- ۱۶- پادشاهی ماد، رویه ۹۰.
- ۱۷- پادشاهی ماد، رویه ۹۱-۹۲.
- ۱۸- پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۱۹- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۳.
- ۲۰- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۴.
- ۲۱- پادشاهی ماد، رویه ۸۹.
- ۲۲- تاریخ ماد، رویه ۹۹؛ جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۱-۲۲۴.
- ۲۳- تاریخ ماد، رویه ۹۹.
- ۲۴- قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۰.
- ۲۵- پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۲۶- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۲۷- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۲۸- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۲۹- پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۳۰- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۱۸.
- ۳۱- پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۳۲- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۷.
- ۳۳- پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۳۴- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۴.
- ۳۵- قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳.
- ۳۶- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۲.
- ۳۷- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی ایران، رویه ۱۴۳.
- ۳۸- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۳۹- جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۴۰- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۳.
- ۴۱- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۶.
- ۴۲- تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی فلات ایران، رویه ۸۷-۸۸.

کتابنامه

- ۱- اقرار علی یف، ۱۳۸۸. پادشاهی ماد، ترجمه‌ی کامبیز میربهاء، انتشارات ققنوس.
- ۲- چارلز برنی، مارشال لانگ، ۱۳۸۶. تاریخ اقوام کوهنشین شمال غربی ایران. ترجمه‌ی هوشنگ صدیقی. انتشارات نگاه.
- ۳- دیاکونوف، ۱۳۵۷. تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه‌ی کریم کشاورز، انتشارات پیام تهران.
- ۴- امید عطایی فرد، ۱۳۸۴. ایران بزرگ، انتشارات اطلاعات.
- ۵- رقیه بهزادی، ۱۳۸۶. قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، انتشارات طهوری.
- ۶- شاپور رواسانی، ۱۳۷۰. جامعه بزرگ شرق، نشر شمع.





ارزش ایران از چشم‌انداز فرهنگ اروپا

نویسنده: پروفیسور محمود کورس

برگرداننده از آلمانی به پارسی: امیر حسین اکبری شالچی

تاریخ ایران چیزی بیش از تاخت‌ها و پدافند در برابر یونانیان و رومی‌ها و پس از آنها تازیان، ترکان و مغول‌هاست. اگر به رویدادهای گذشته وانگریم، با پایه‌گیری فرهنگ‌هایی که بنیاد فرهنگ امروزی اروپا و از آن پس همه جهان شاروند (متمدن) گشته روبرو می‌شویم.

پیوند فرهنگ‌های خاور نزدیک و اروپا به بهترین گونه‌اش در واژه «اروآسیا» پدیدار می‌شود که بسیاری از ایران‌شناسان به کارش برده‌اند. بی‌گمان این واژه، ویژه قلمرو ایران نیست، بلکه دولت‌هایی را که پیش از کوچ آریاییان در آسیای نزدیک پدید آمده بودند، برای نمونه سومر، ایلام، بابل، آسور و مصر را هم در بر می‌گیرد. اگر نگاهی به نقشه گیتاشناسی جهان کهن بیندازیم، به روشنی می‌بینیم که در روزگار پیش و پس از میلاد مسیح، هر آنچه روی داده با کم و بیش هر چه روی داده، در برخوردگاه یونان، ایران، امپراتوری روم و مصر مرکزیت می‌یابد. شِدر بر آن است که «اگر مفهوم تاریخ جهان درونه‌ای هم داشته باشد، چیزی جز تاریخ اروآسیا نیست (با نفوذ کشورهای شمال آفریقا بر دریای میانه).

سخن بنیادین دیگر، ریشه پیوند بسیار ژرف مردم ایران بزرگ با مردمان اروپاست: خویشاوندی زبانی‌شان. باید پژوهش‌های دانشمندان زبان‌شناس را سپاس بگوییم که از پی کوشش‌هایشان می‌توان به سرچشمه یگانگی هندوژرمن یا هندواروپایی‌ها که ایرانیان باستان هم در شمارشان‌اند، به روشنی پی برد. البته زبانشناسان «هندوژرمنی» به این معنا نیست که گویا هندی‌ها و ژرمن‌ها در این زمینه نقش ویژه‌ای بازی کرده‌اند، بلکه این واژه تنها گسترده‌ترین مرزهای پهنه اشتراک زبانی، از یک سو در هند در جنوبی‌ترین بخش، و از دیگر سو پهنه زبانی ژرمن‌ها در شمال باختری اروپا، و در میانشان با چند استثنا همه سرزمین‌های دیگر اروپا با شمارش پهنه خاوری اسلاوونشین، نیز ایران در آسیا را روشن می‌سازد. زبان مشترک این مردمان، ریشه‌های هندوژرمن یا زبانی همگانی است که بر جای مانده اما به دستاویز پژوهش‌های دانشمندان زبان‌شناس در همه جستارهای بنیادین خود، بازسازی می‌پذیرد. همچنین فرهنگ و دین هندوژرمن‌های آغازین، خود جستار پژوهش‌های نازک‌سنجانانه و دامنه‌داری است. آنها را می‌توان از راه یافته‌های باستان‌شناسی و یادمان‌های ادبی و نیز از رهگذر همسنجی زبان‌های هندوژرمن تا اندازه‌ای باز ساخت.

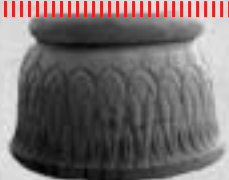
سرزمینی که هندوژرمن‌های آغازین و شاخه خاوری آنان آریاییان از آن کوچ کرده‌اند، کجاست؟ در چه زمانی و با چه سامانی و در کدام برش‌های زمانی این کوچ‌ها انجام‌پذیر گشته و آن مردمان چرا از جایگاه زندگی خود برآمده‌اند؟ پاسخ نازک‌سنجانانه این پرسش‌ها ما را

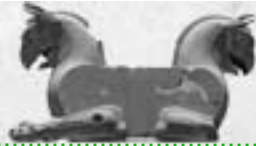
از جستار این نوشتار بسیار دور خواهد برد. ما در اینجا می‌خواهیم تنها به جستارهای بنیادین کوچ آنان به فلات ایران و گسترش‌یابی و پیشرفت‌های فرهنگی‌شان بپردازیم. می‌نماید که حتی‌ها نخستین هندوژرمن‌هایی بوده‌اند که در پیرامون سال ۱۸۰۰ پیش از ترسایبی، از سوی شمال باختری یا شمال خاوری به آسیای خرد کوچیده‌اند. اما از ساختار زبانشان می‌توان به روشنی استوار ساخت که آنان از هندوژرمن‌هایی که تاکنون شناخته شده‌اند، نیستند. از میان جستارهای دیگر، این را نیز می‌توان پذیرفت که حتی‌ها خود را با مردمی که پیشتر در آنجا می‌زیسته‌اند، درآمیخته بودند. فرمانروایی حتی در پیرامون سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد، در پی تازش مردمی دریایی و یا با کوچی فریژی از میان رفته است. در جایی که نام حتی‌ها در چند جای انجیل روزگار کهن برده شده، اصل پیمان‌نامه‌ای به دبیره میخی که میان حتی‌ها و فرمانروای آریایی میتانی در سده چهاردهم پیش از زایش مسیح بسته شده، نیز در دست است.

مادها یکی از قوم‌های بزرگ ایرانی، نخستین بار در سده نهم پیش از زایش پدیدار می‌شوند و همراه پارس‌ها که آنان نیز کوچنده بودند، چهره سیاسی آسیای نزدیک روزگار کهن را دگرگون سازند. هرودت نام مادی دایوکس را به دست می‌دهد که همچون پایه‌گذار فرمانروایی ماد شناخته شده است. وی که نخست مردی عادی و در میان مردم بوده، برای منش دادورزانه‌اش به دادوری یک منطقه و سپس به شاهی برگزیده می‌گردد. او بنیادگذار شهر اگباتانا، همدان امروز است.

اما تاریخ راستین ایران در سال ۵۵۰ پیش از زایش، هنگامی که کورش دوم، شاه بزرگ بر فرمانروایی ماد پیروز شد و پایتخت آن اگباتانا را گرفت، می‌آغازد. البته در باره داستان پایه‌گیری شاهنشاهی ایران در دیگر جای‌ها هم داد سخن را داده‌اند و در اینجا نیازی به بازگویی گفته‌ها نیست.

از نگاه فرهنگی اندکی پس از پایه‌گیری شاهنشاهی هخامنشی (هخامنش = HaĒmāniš) رخدادی روی داد که در تاریخ معنوی بشریت از بهای بالایی برخوردار است. این رخداد آزادسازی یهودیان از بند بابل به دست کورش بزرگ (۵۳۹ پیش از زایش مسیح) و یاری به آنان در بازسازی پرستشگاه‌هایشان و پس آوردن گنج‌های ربووده‌شده به دست نبوکدنصر می‌باشد. با این که برخی ای یهودیان به رهبری سروبا بل به اورشلیم بازگشتند، بخش بزرگی‌شان در همان بابل ماندند و از خوش‌رفتاری پارس‌ها بهره‌مند شدند. آنان می‌توانستند به جایگاه‌های ارزشمندی دست یابند و بازرگان دکان‌دار گردند. این که همان سروب بابل که گفتیم، نوه شاه یواخین، از سوی ایرانیان فرمانروای شهر اورشلیم گشت، خود بسیار رساست. ارسا و نهیما هم به خدمت فرمانروایی ایران درآمدند و برای بهبود روزگار یهودیان اورشلیم کوشیدند. فرمانروایی ایران به یهودیان پناه و آزادی بجای آوردن آیین‌های دینی‌شان را داد. اگر در نگر داشته باشیم که با بازگرداندن یهودیان به اورشلیم شکوفایی دوباره یهودیت شدنی گشت و عیسی مسیح در جامعه یهود پدیدار شد، می‌توانیم ارزش آزادی یهودیان را به پندار درآوریم، رویدادی با بردی ابلای برای تاریخ و فرهنگ آدمی، به ویژه جهان ترسایبی! چون باید گفت که اگر دین ترسایبی که از این راه پدیدار شد، پدید نمی‌آمد، یکی از پایه‌های فرهنگ اروپا کم می‌ماند. فرهنگ باخترزمینی با همه گونه‌های پدیداری خود، تکیه بر باورهای ترسایبی دارد و می‌توان مردم اروپا را





در این که ایران، سرزمین پیدایی میتراگرایی است نمی‌توان شکی ورزید. اما با گذشت زمان و با گذار از آسیای خرد به آن سوی، امپراتوری روم مرکز راستین آن آیین گشت. میان میتراگرایی آغازین و آیین میترای روزگار رومی، شکافی هست، و ما در باره زمانی که در میانشان می‌افتد، چندان چیزی نمی‌دانیم. به سادگی می‌توان گمان زد که آیین‌های آن و نیز خود میتراگرایی در امپراتوری روم به گسترش کلانی دست یافته بوده است.

اگر مناسبات زمان را در هنگام زایش عیسی از نزدیک‌تر زیر نگرش بگیریم، بر ما نمایان می‌شود که در پی جنگ‌های پیاپی و پایدار مردمان اروآسیا، آدمی به دنبال گذرگاهی از آن وضعیت بدبختی‌زا بود: آدمی دلبسته رهایگری شد و چهره او را در مسیح دید. زمینه‌ای را که میترا برای این کار آماده کرد، نباید نادیده گرفت. چون مهرپرستی همچون مرده‌ریگ پرستشگاه‌های یونانی-رومی به توده‌های گسترده مردم پیوسته بود و زمینه را برای پذیرش یک دین مردمی هموار می‌ساخت.

این که گسترش‌مندی میتراگرایی تا چه اندازه بوده را می‌توانیم از آنجا دریابیم که کلیسا گویا برای ارج‌نهی به مردمی بودن مهرپرستی در همه امپراتوری روم، روز ۲۵ سپتامبر را که همچون زایش میترا جشن گرفته می‌شده، روز زایش مسیح اعلام کرده است. از این هم که بگذریم، وجوه اشتراک بسیاری میان میتراپرستی و دین ترسای هستی دارد، البته گذشته از آن که هسته بنیادین این دو دین هم بسیار به هم مانده است.

پس از آن که میترا جنگ سر قدرت در امپراتوری روم را به سود دین ترسای باخت، آموزشی نوین، مانی‌گرایی، از ایران برآمد که زمانی دراز با دین ترسای همجشمی ورزید. پایه‌گذار آن یک ایرانی بود. پدر او پاتیک در میان گروهی از شویس‌گران می‌زیست که به تازی الغتسله خوانده می‌شد و نزدیک به مانده‌ها بود. وی در سال ۲۱۶ پس از زایش مسیح در نزدیکی مداین، تیسفون بابل که در آن هنگام مرکز شاهنشاهی ساسانی بود، زاده شد. آموزش‌های وی به آهنگ خودش و عمداً چنان درآمیزانده شده بود که دینی جهانی را بسازد. مانی روی در آمیختگی دین‌های بزرگ آن روزگار، دین ترسای، دین بودا، و دین زرتشت پافشاری می‌کند؛ اما بر آن است که هیچ کدام از این دین‌ها به تنهایی نتوانسته به اندازه بسنده جهانی شود و از سوی همه مردمان پذیرفته افتد. از سوی دیگر، از نگاه مانی یک دین آور باید آموزش‌های خود را از خویش بنویسد و خود استوار سازد تا دین در گونه راستین و آغازین خود بماند. چنین بود که مانی ادبیات‌های دامنه‌دار و گسترده‌ای را به خامه خود نگاشت و از خویش بر جای گذاشت و شاخ‌وبرگ‌های آموزش‌هایش به روشنی در آن ادبیات‌ها آمده بوده است.

در باره آموزش‌های مانی نخست باید گفت که ستون بنیادین این دین، ساخت دوگرایانه آن است، یعنی هستی دو بنیاد «خوبی و ماده»، آنچه که نزد زرتشت، اهوره‌مزدا و انگره‌مینو (Ahra-Mainyu) می‌باشد.

مانی می‌گوید که دو بنیاد خدا و ماده، با روشنی و تاریکی، یا راستی و دروغ هم اینک در هم آمیخته گشته‌اند، اما در پی فراشد رهایش که دریافت آدمی در آن نقش برجسته‌ای بازی را می‌کند، از هم جدا خواهند شد.

«تندیس دین ترسای» شمرد. از این گذشته باید از این جستار هم یاد کرد که کورش نه تصادفاً بلکه همراه صلح‌دوستی و نرمش و بردباری با زبردستان، به این کار دست یازید. کردار او در انجیل روزگار کهن، چنان ستوده شده که گویی کارهایش هماهنگ با کوشش‌های خدا بوده، روشن است که چنین چیزی بدون تأثیر آموزش‌های زرتشت که در جان وی جای گرفته بود، پندارپذیر نیست.

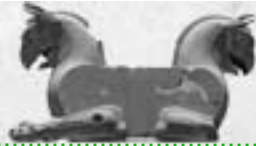
با چنین پیش‌گروهایی شگفتی ندارد که میان دین‌های یهود و زرتشت هم‌فهمی خوبی پدیدار گشته و از راهش دادوگرفت باورها انجام یافته باشد. از این رهگذر، چند نخستینه بنیادین آموزش‌های دوگرایانه زرتشت به جهان باورهای یهود راه یافته و دلچسپ آن که از سوی دین ترسای هم پذیرفته شده‌اند، مانند: آسمان و دوزخ، خوبی و بدی، روشنی و تاریکی، و نیز پندارهایی چون «پرتو آتش از تخت خدا» که هماهنگ با «توفان فلزگدازان در فرجام زمان» می‌باشد. پس از آن پنداره‌های رستاخیز مردگان، بهشت، فرشتگان، دیو و پری، مرده‌ریگ دین زرتشت در دین یهود گشت، نخستینه‌هایی که پس از آن عیسی و ترسایان آنها را از دین زرتشت گرفتند.

هنگامی که دین زرتشت و دین ترسای از راه باورهای یهودی با هم در پیوند روشنی آمدند، دین ترسای و آیین ایرانی دیگری درست رودرروی همدیگر ایستادند و به گونه‌ای شگفت و سخت با هم درافتادند. این آیین یک رده گشایش و پیروزی را در پیش گرفت، از ایران به امپراتوری روم آمد و در سراسر شاهنشاهی روم به ویژه در مستعمره‌هایش خود را گستراند. آن آیین میترا بود.

تاریخ میتراگرایی خود بخش دلچسپ و دلپذیری تواند بود. ما در اینجا می‌خواهیم به این جستار بپردازیم که این آیین چه نقشی در زندگی فرهنگی مردم باخترزمین بازی کرده و از این راه به چه ارزشی دست یافته. مهرپرستی به ژرفای تاریخ فرهنگی کهن برمی‌گردد. اما تازه در دوره روم، به ویژه در پیوند با ترسای شدن اروپا ارزش بسیاری می‌یابد. پژوهش و بررسی موشکافانه میتراگرایی چنان مهم است «که بی شناخت آن، چگونگی رخنه مسیحیت آغازین در فرهنگ جهان تاریک خواهد ماند»، این سخن م. ی. ورماسرین در کتابی است که در باره میترا نگاشته. پهنه گستردگی آیین میترا را از آنجا می‌توان باز یافت که کمتر کشوری در اروپای باختری هست که ویرانه‌های پرستشگاه‌های میتراپرستان را نتوان پیدا کرد. بر روی برخی از آن پرستشگاه‌ها به ویژه در ایتالیا، کلیساهای بزرگی ساخته شد. برخی از قیصرهای روم هواخواه میتراپرستی شدند، دستور به ساخته شدن یادمان‌های میترا دادند و آن را همچون *dues sol invictus* [ایزد خورشید شکست‌ناپذیر] پرستیدند. این یادمان‌ها به ویژه در رم که بیشتر آیین میترا را به درون خود کشید، پرشمار بودند. سکه‌ها هم با نگاره میترا زده می‌شد.

میترا در گزاره‌های ایرانی، پرخاشگری از اردوگاه نیکی و درستی است؛ میترا خدای روشنایی است و نیز پرتو ایزد اهوره‌مزدا. اما وی پشتیبان زندگی و بارآوری در روی زمین هم هست. با کشتن گاو که یکی از آیین‌های میتراپرستی است، زندگی نوین در درازنای بی‌کرانه رودادهای جهان پدیدار می‌شود که مفهوم مرگ و رستاخیز هم از آن شکافته (منشعب) گردیده است.





زمان پیوسته ارزشش فرو کاست.

در دوره عباسی دانش‌آموختگان پزشکی فرهنگستان فرا خوانده شدند تا به بغداد رفته پزشک ویژه خلیفه گردند. آنان سپس بی‌درنگ در دانشگاه بغداد همچون آموزگار به کار گمارده شدند. می‌توان پذیرفت که هستی دانشگاه گندی‌شاپور با پیشینه پروپیمانی که از روزگار ساسانی داشته بر استوار شدن مرکز تازه فرهنگی در دجله کارگر افتاده است.

در روزگار اسلامی آغازین (امویان ۶۶۱ تا ۷۴۹) کارهایی از زبان سریانی و یونانی به تازی برگردان شد. در روزگار فرمانروایی عباسیان (۷۵۰ تا ۱۲۵۸) کارکرد ادبی ایرانیان توانی گرفت. این برگردان‌ها، ترجمه‌های بسیاری از زبان پارسی میانه به تازی را هم در بر می‌گرفتند. یکی از برگرداندگان عبدالله ابن مقفع (روزبه) بود که به سال ۷۶۰ اندوهبارانه کشته شد. چنین بود که بغداد توانست در دوره عباسی بیشتر و بیشتر مرکز فرهنگ اسلامی گردد.

به‌هرروی، در آغاز یک پیشرفت فرهنگی-ملی ایرانی هستی نداشت. تازه هنگامی که ایرانیان استقلال خود باز یافتند، در روزگار سامانی (سده‌های نهم تا یازدهم) دوره دانشی نوینی آغازید که از دوره سامانی تا بویان دنباله یافت. دسته‌ای از دانشمندان ایرانی که در جهان شناخته شده‌اند، کتاب‌های دانشی را نوشتند که در جهان فرهنگ اسلامی به تازی نگاشته می‌شد. از میانشان چند تن را نام می‌بریم: پورسینا، بیرونی، غزالی، طبری، و رازی. کتاب‌هایی که اینان یا بسیاری از دیگر دانشمندان ایرانی که نامشان را یاد نکردیم، نوشته‌اند، همه جسته‌های دانش آدمی، مانند فلسفه، پزشکی، خدانشناسی، تاریخ، ریاضیات، کیمیا، اخترشناسی و زبان‌شناسی را در بر می‌گرفت. بسیاری از این کتاب‌ها همراه کارهای دیگر دانشمندان که تازی بودند، به زبان لاتین برگردانده شد. شمار کتاب‌هایی که از تازی به لاتین برگردانده شده، به ۳۰۰ می‌رسد که یک‌سوم آنها نوشته ایرانیان است.

پورسینا که «دانشمند بزرگ و امیر دانش‌های اسلام» نام گرفته با دانش‌نامه بزرگش «کتاب الشفا» سخت بر باخترزمین کارگر افتاد، به ویژه کارگری آن در کارهای توماس فون آقوینو و آلبرتوس مگنوس بسیار هویداست. همچنین نوشته دیگرش «کتاب القانون فی الطب» تا سده هفدهم بر دانش پزشکی چیره بود. پورسینا حتی امروز ارزش فلسفی خود را از دست نداده؛ وی چهره بنیادین یکی از روش‌های تازه فلسفی است.

رازی، پزشک و فیلسوفی که پیش از این نیز از وی نام بردیم، هم در سده‌های میانه با کتابش «الهاوی» در اروپا آوازه‌مند گشت. او را پزشک بزرگ اسلام می‌دانند. کارهای پزشکی او که به لاتین برگردانده شده‌اند تا سده هفدهم همچنان بر دانش پزشکی چیره ماند. رازی در فلسفه به ویژه در جستار مقولات، پژوهش‌های بزرگی کرد.

در پهنه دانش‌های طبیعی، پزشکی، فلسفه، اخترشناسی، زبان‌شناسی، خدانشناسی، و ریاضیات با نام‌های فراوان دانشمندان دیگری نیز بر می‌خوریم که در فرهنگ اروپا هم به خوبی شناخته شده‌اند. گذشته از کسانی که نام بردیم، خوارزمی ریاضی‌دان بزرگ، و عمر خیام ستاره‌شناس، ریاضی‌دان فرزانه و سراینده نیز از آوازه‌هنگفتی برخوردارند.

همه اخلاق آموزش‌های مانی در سه «مهر» خلاصه می‌شود: مهر دهان؛ پرهیز از هر سخن ناپاک و نیز خودداری از خوردن گوشت و می و خون می‌باشد؛ مهر دست: پرهیز از هر گونه کنش و کردار در برابر زندگی جانوران و گیاهان، یعنی کشتن جانوران و از ریشه‌کندن گیاهان و گل؛ و سرانجام مهر سوم: مهردامان: پرهیز جنسی. از آن جایی که کنش به این مهر را نمی‌توان از همگان چشم داشت، مانی هواخواهان خود را به دو گروه بخش نمود: یک گروه از برگزیدگان (viziḍayān) ساخته می‌شد که باید از قانون اخلاق پیروی بایسته می‌کردند، و گروهی دیگر که او ایشان را نیوشندگان (niyōšāyān) نام نهاد، اینان کسانی بودند که از این بندها آزاده گشته بودند.

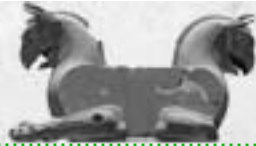
همان گونه که مانی چشم داشت، آموزش‌هایش مرزهای کشوری را درنوردید و سوی باختر رفته به مصر رسید و از آنجا از راه شمال آفریقا به اسپانیا، و از راه سوریه به آسیای خرد و از آنجا به یونان، ایلوری، ایتالیا و گالین آمد. مانی‌گرایی در خاورزمین هم از راه ایران خاوری تا به چین پیش رفت و در کشور ترکان اویغور دین رسمی گردید. اما آنچه که مانی به آن نیندیشیده بود، رخدادهای پس از آن بود: آماج فرجامین مانی و گسترش‌یابی آموزش‌هایش تا به جایگاه یک دین جهانی پایدار به دست نیامد. یکی از ریشه‌های پرشمار آن بی‌گمان، پیکار سرسختانه و سنگدلانه همه‌سویه (مزدگرایی، دین ترسایی، و اسلام) بود. فرجام سده سوم ترسایی برای مانی آستن‌گزندی بزرگ بود، چون موبد کرتیر سرانجام توانست مانی‌گرایی را در ایران خاموش سازد. ما در اینجا سر آن نداریم که داستان پیگرد مانی‌گرایان را بازگشایییم، اما می‌توانیم به روشنی استوار بگوییم که این دین توانست تا سده ششم خود را در اروپا سر پا نگاه دارد، سپس در برابر پیگردها به زانو درآمد.

اما جای‌های این دین را می‌توان همچنان پی گرفت. در سده دوازدهم در راین‌لند و فرانسه مانی‌گرایی نو سر برافراخت. هواخواهان این جنبش، خود را پاک‌گرایان (οἱ καθαροί) می‌نامیدند. از آن جایی که مرکز این جنبش آلبی، شهر نیمروزی فرانسه بود، آنان را «گروه آلبی» هم می‌گفتند. این جنبش ضد کلیسای سرکوب خونینی شد. لذا، بزمی‌سرای پرآوازه، سرنوشت این پیگرد سنگدلانه را جستار سرایش خود «گروه آلب» نموده است. چند جنبش دیگر مانی‌گرایان نیز در اروپا شناخته شده‌اند، برای نمونه بوگومیل‌گرایی که در سده دهم در فرمانروایی بلغارستان پدیدار شد و تاز مانی در آنجا پایدار ماند.

از میان نوشته‌هایی که در سستزه با مانی نوشته شده، می‌توان از (Contra Faustum) اورلیوس آگوستینوس نام برد. اما پدر کلیسا، آگوستین خود کم‌وبیش ده سال مانی‌گرا بوده، البته نیوشنده بوده نه برگزیده. وی پس از آن با دل‌بستگی سوی دین ترسایی گرایید و دشمن سرسخت آموزش‌های مانی گردید.

در باره مانی از این نکته نیز باید یاد کرد که در روزگارش دانشگاه پزشکی پرآوازه گندی‌شاپور هم شکوفا شد. چون شاپور، شاه بزرگ خود پشتیبان مانی بود، می‌توان پذیرفت که وی در پایه‌گذاری دانشگاه به خوبی کارگر افتاده باشد. آورده‌اند که آموزگاران ترسای بسیاری در آن دانشگاه آموزه می‌داده‌اند و نیز آن را می‌گردانده‌اند. پس از تازش تازیان، آموزه‌دهی در دانشگاه گندی‌شاپور نخست دنباله یافت، اما با گذشت





پیوند معنوی کشورهای اروپایی و ایران در سده‌های آغازین اسلامی از راه جهان اسلام گذر می‌یافت، اما از سده سیزدهم پیوندی یکسره میان ایران و اروپا پدیدار شد که در پی آن نخستین رهسپاران اروپایی از کشورهای خاورزمین که تا آن هنگام تنها از رهگذر نویسندگان باستان شناخته شده بودند، گزارش‌هایی دادند.

اما شناخت نازک‌سنجانه تاریخ فرهنگ ایران سده‌های میانه تازه با به کار گماردن نیروی پرتوان پژوهش و دانش، شدنی گردید. با پرداختن به این کارهای پژوهشی (ایران‌شناسی) اروپاییان نخستین بار با برگردان مستقیم کارهای ادبی زبان پارسی نوین آشنا گشتند. چنین بود که پس از آن، برگردان غزل‌های حافظ به خامه و. هامر به دست سراینده و فرزانه بزرگ گوته افتاد.

این جستاری رازآمیز است که چگونه این دو سراینده بزرگ خاور و باختر با کم‌وبیش نیم‌هزاره فاصله زمانی همدیگر را دریافتند. این یک خویشاوندی روحی به معنای راستین خود است که در دیوان غربی-شرقی بازتاب فروزانی یافته است. گوته این خویشاوندی روحی را چنین شناسا می‌کند: «و من ترا کامل یافتم»، حافظ را استاد می‌نامد و به او می‌گوید: «آنچه همه می‌خواهند، تو می‌دانی». در باره‌اش می‌سراید: «ای حافظ، مرا بیاموز، آن گونه که آن را خود درمی‌یابی»، سرانجام شگفت‌انگیزانه اقرار می‌نماید: «حافظ، آرزوی برابری با تو چه دیوانگی است!»

این سخنان از دیوان غربی-شرقی به اندازه بسنده نشان می‌دهد که تأثیر حافظ بر گوته چه ژرفایی داشته. در یک سوی، حافظ است در جهان بسته عرفان و راستی که خورشیدوار به بیرون می‌افروزد، و سوی دیگر گوته است مغز آفریننده‌ای در مقیاس جهانی که بر کارهایش مهر نبوغ زده شده است.

پیوستگی روحی گوته و ایران، شاید از دیدگاه دیگری هم پدیدار شود: از راه گرفتن اندیشه‌های دوگرایانه وی در کار بزرگش «مشت». از نگاه گوته آدمی که خواستار کمال خدایی است در نبرد با آدمی است که خواستار گیتاست؛ نزد ایرانیان دوگرایی همان نبرد خوبی و بدی است. گوته به چه برآیندی می‌رسد؟ ما می‌دانیم که شخصیت مشت بیش از یک سده برای آلمانی‌ها مفهوم هستی‌شان بوده است.

از همه اینها برمی‌آید که گذشته فرهنگی ایران برای اروپا نه تنها بی‌ارزش نیست، بلکه فرهنگ‌های کشورهای اروپایی و ایران وجوه مشترکی دارند که هیچ نمی‌توان دست‌کمشان گرفت. اما تأثیر دوسویه فرهنگ‌های اروپایی بر زندگی معنوی ایران هم بی‌ارزش نیست. آنچه بر سر این افزوده می‌شود، پیشرفت پرنیروی فن‌آوری در اروپا و دیگر بخش‌های شاروند جهان است که ایرانیان هم مانند دیگر مردمان گیتی از آن برخوردار گشته‌اند. دادن و گرفتن قانونی بی‌مرگ است که اعتبارش پابرجا خواهد ماند. گوته این سخن را چنین سروده است:

همان گونه که همه چیز خود را به کل می‌بافد

فرد در دیگرها کارگر است و زنده!





شناساندن نسک «پژوهشی در شاهنامه»

پایان عمر ادامه داشت. ایشان در آذر ۱۳۷۲ در تهران درگذشت و در شهر قم به خاک سپرده شد. دکتر کریمان در زمینه جغرافیای تاریخی، به ویژه جغرافیای تاریخی ری و تهران، آثار بسیاری به جای گذارده است.



دکتر حسین کریمان

در پی تلاش وقفه ناپذیر در تدریس و تحقیق در دانشگاههای تهران و شهید بهشتی در سال ۱۳۴۲ به دریافت درجه دانشیاری و در سال ۱۳۴۶ به مقام استادی در دانشگاه شهید بهشتی (ملی) نایل آمد. دکتر کریمان در زمینه های دینی، علمی، ادبی، تاریخی و جغرافیایی نوشته ها و مقاله های بسیاری ارائه داده است، که برخی از آنها به قرار زیر است:

- جغرافیای شهرستان قم همراه با نقشه شهر قم و شهرستان قم (۱۳۲۸)
- ری باستان در ۲ پاره (جلد) (۱۳۴۹)
- آثار بازمانده از ری (۱۳۵۰)
- قصران در ۲ پاره (جلد) (۱۳۵۶)
- جغرافیای دره ی رودبار (۱۳۷۵)

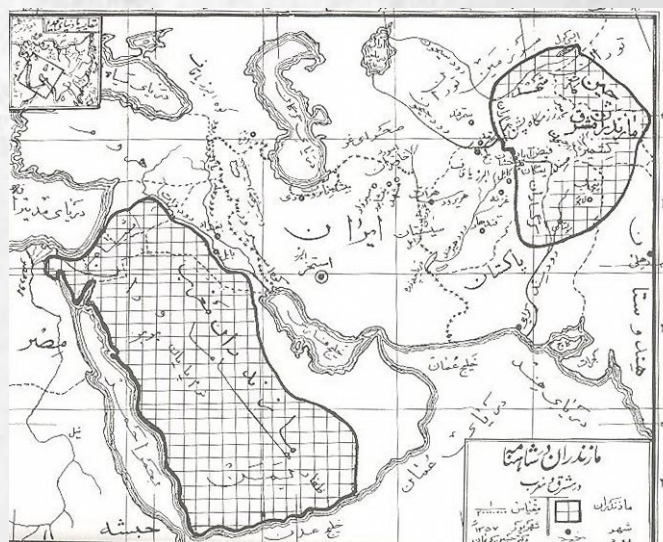
یکی دیگر از نسکهای بارزش دکتر، نسک «پژوهشی در شاهنامه» است. این نسک نوشتاری ست به جا مانده از شادروان دکتر حسین کریمان که در دوره ی حیات ایشان چاپ نشده و پس از درگذشت او، خانواده ی دکتر کریمان دست نوشته های ایشان را به سازمان اسناد ملی به ارمغان می دهند. پس از بررسی دست نوشته ها سازمان اسناد بر آن می شود که این نوشته ها را به چاپ برساند.



پس از پیشگفتاری که دارای سه بهره می باشد، شش بخش در پی آن می آید که از این قرار است:

نویسنده مریم امامی جعفری

در باب ری، پهنه ی تهران، البرز، مازندران تبرستان، مازندران مغرب و مازندران مشرق در شاهنامه

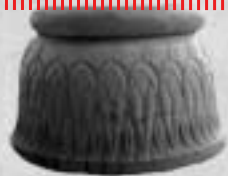


نقشه رسم شده توسط دکتر کریمان که جغرافیای استاتیری البرز و مازندران را نشان میدهد.

شاهنامه، اثر ماندگار و گران سنگ فردوسی بزرگ، جزء باارزش ترین بن مایه ها در واکاو و پژوهش درباره ی افسانه ها، استوره ها و فرهنگ دیرپای ایرانی ست. یکی از گیراترین و البته بحث انگیزترین بخش های شاهنامه، جغرافیای بکار رفته در شاهنامه است.

با توجه به گذر هزار ساله از دوران سروده شدن شاهنامه و دگرگونی بسیار در جغرافیای ایران و جهان، واکاو مکانهای نام برده شده در شاهنامه و بازیابی آن در جغرافیای امروز در برخی موارد کار دشواری می نماید. با این وجود، هستند پژوهندگانی که این راه دشوار را بر خود می خرنند و با غوررسی در بن مایه های گوناگون، پرده از این رازها بر میدارند. یکی از این پژوهندگان بزرگ و ارزشمند ایران زمین، دکتر حسین کریمان است.

دکتر حسین کریمان؛ ادیب، مورخ و پژوهشگر معاصر؛ در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر به پایان برد. از سال ۱۳۱۵، تدریس خود را در مدرسه های تهران مانند: حافظ، منوچهری، ایمان و اتحاد آغاز کرد. در سال ۱۳۲۴، موفق به دریافت مدرک لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشسرای عالی شد. در همین سال به قم رفت و در مدرسه حکیم نظامی به تدریس مشغول گشت. در طول زندگی خود در قم، به فراگیری علوم اسلامی در حوزه ی علمیه پرداخت. در سال ۱۳۳۵، دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران به پایان برد. از سال ۱۳۳۹، تدریس خود را در دانشگاه شهید بهشتی (ملی گذشته)، آغاز کرد که تا





خیابان به آفرین، نیش خیابان شقایق، مرکز فروش انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی مراجعه کنید. تلفن: ۸۸۹۴۱۹۴۵

پیشگفتار در سه بهره آمده است: بهره ی نخستین، «تاریخ نویسی در ایران باستان تا زمان فردوسی»؛ بهره ی دوم، «فراموش شدن هخامنشیان و اشکانیان در تاریخ باستانی ایران»؛ و بهره ی سوم، «اشارتی به بن مایه های شاهنامه».

و شش بخش نسک به شرح زیر است:

بخش نخستین با فرنام «تعیین محل ری و تهران در شاهنامه» دربردارنده ی دو بهره است: بهره ی نخست، «محل ری عتیق (کهن) در شاهنامه» و بهره ی دوم، «موارد ذکر ری در شاهنامه، در دوره ی تاریخی».

بخش دوم با فرنام «شرح کاخ اردوان اشکانی در شاهنامه» در بردارنده ی سه بهره است: بهره ی نخست، «وضعیت کاخ اردوان تا پایان دوره ی ساسانیان»؛ بهره ی دوم، «نصرآباد در سده های نخستین اسلامی» و بهره ی سوم، «فخرآباد در محل دز(دژ) رشکان یا کوه سرسره».

بخش سوم با فرنام «البرز در شاهنامه» دارای دو بهره است: بهره ی نخست، «البرز در شاهنامه بر کوه هایی در هند، بلخ، فارس و قفقاز، اطلاق یافته است»؛ بهره ی دوم، «نامهای سلسله کوه دماوند و شمیران در شاهنامه».

بخش چهارم با فرنام «مازندران در شاهنامه» در سه بهره آمده است: بهره ی نخست با فرنام «مراد از مازندران در شاهنامه، مازندران کنونی در شمال تهران نیست که آنجا را «بیشه ی نارون»، «بیشه ی تمیشه» و یا «تبرستان» می نامیدند.»؛ بهره ی دوم، «در روزگار باستان و در عهد فردوسی، دو مازندران، یکی در مغرب و دیگری در مشرق ایران بوده است.» و بهره ی سوم با نام «توصیف دلپذیر شاهنامه از مازندران، بر مازندران مغرب انطباق دارد.».

بخش پنجم با فرنام «مازندران مغرب» در دو بهره می باشد که از این قرار است: بهره ی نخست، «فریفته شدن کیکاوس توسط دیوی از مازندران مغرب» و بهره دوم، «لشکرکشی کیکاوس به مازندران مغرب».

بخش ششم با فرنام «مازندران مشرق» در دو بهره است: بهره ی نخست، «شواهدی که نشان می دهد مازندران مشرق در شمال هندوستان و مشرق افغانستان و حدود بدخشان، کشمیر و لاهور است» و بهره ی دوم، «مازندران مشرق و بازتاب آن در دیوان منوچهری و ناصر خسرو».

در پایان این بخش ها، نقشه ی جغرافیای اساتیری البرز و مازندران آمده است که فرتور آن در این نوشتار آمده است.

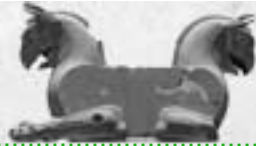
پس از آن دو پیوست می آید که پیوست نخست آن به نام «تعلیقات»، درباره ی گفتارهایی که در این شش بخش آمده به روشنگری بیشتری پرداخته است، همانند توضیح درباره ی چینودپل، دیو، اشاراتی به بن مایه های شاهنامه و ... که به دست پژوهشگرانی که این نسک را به چاپ رسانده اند نگاشته شده است. در این بخش مقاله های بسیاری از دانشمندان و شاهنامه پژوهان آورده شده است که برای روشنگری بسیار سودمند است.

پیوست دوم نیز فهرست اشخاص، جایها، نسک ها و مقالات می باشد.

نسک سودمند و پرارزش «پژوهشی در شاهنامه» برای نخستین بار توسط انتشارات سازمان اسناد ملی ایران و به کوشش علی میرانصاری در ۳۹۸ رویه در بهمن ماه ۱۳۷۵ با بهای ۱۳۰۰ (!) تومان وارد بازار نسک شده است.

(جهت تهیه نسک به آدرس: میدان ولی عصر، خیابان کریم خان زند،





آتش دیرینه را دامن زنم

راستی عشق، آتش سرکش بود
هر دو عالم گرم از این آتش بود

و یا مولوی در آغاز مثنوی درنی نامه چنین می سراید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد

و یا در داستان سیاوش که برای شناسایی گناهکار از بی گناه گذر از آتش پاک و مقدس بود زیرا در آن زمان (زمان کی کاووس) راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار اینگونه بود؛ زیرا به اعتقاد آنان، آتش پاک و مقدس بود و هرگز انسانهای پاک را نمیسوزاند، مگر کانش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

آتش جان مایه ی حیات و زندگی بود:

در آن هنگام از تاریخ که بشر برای مقابله با تاریکی از آتش بهره می جست و این آتش بود که سردی و تاریکی نهفته در دلهای آدمیان را از بین برد حال این عنصر که جان مایه ی حیات و زندگی بشر بود می بایست گرمی داشته می شد.

آتش نه تنها در نزد ایرانیان گرمی شمرده می شد بلکه در همه ی اقوام بشری محترم و گرمی بود:

در اساطیر روم "وستا" پروردگار آتش است (در روم آتش پرستیده و ستایش میشد و معابد بسیار با شکوهی داشت و دخترانی عفیف و پاکدامن نگهبان آتش بودند)

در چین، "تسودانگ" پروردگار آتش است و ستایش می شود در هند "آگنی" پروردگار همه ی آتش های آسمان ها و زمین است

سینه گو شعله ی آتشکده ی پارس بکش
دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

بن مایه:

زرتشت پیامبر ایران باستان، هاشم رضی، انتشارات بهجت
جشن ها و آیین ها ایرانی، ترجمه دکتر محمود رضا افتخار زاده.
شاهنامه فردوسی چاپ مسکو
مثنوی معنوی

نگارنده: سپیده اسماعیل زاده

آتش از دیرباز نزد همه ی اقوام بشری گرمی بوده است، حال آنکه همین آتش از زبان زرتشت رمز و کنایه از دانش الاهی، مانثر یا خرد درست معرفت یزدانی و پاکیزگی اخلاقی است همانگونه که در یسنا هات ۴۳ بند ۷-۹ میخوانیم:

زرتشت میگوید: با توسل و نماز به آتش تو می کوشم تا هنگامی که به اشا (معرفت الاهی، نظم درست) دست یابم.

پیوند ما با آتش نه تنها در اوستا و در سروده های زرتشت به چشم میخورد بلکه پیشینه ی این پیوند دیرینه در سروده های شاعران بلند آوازه نیز دیده میشود:

چنانچه پژواک این پیوند در سروده ای از احمد نراقی (چهره ی نامی و شاخص حکمت خسروانی و عرفان) شنیده میشود:

از نهفتن گرچه دل در آتش است

باش گو کاین آتش اندر دل خوش است

تن در آتش گرفتد گردد هلاک

دل اگر افتاده گردد، صاف و پاک

تن در آتش دود خاکستر شود

دل ولیکن اندر آذر زر شود

تن سیه انگشت ز اخگر می شود

دل ولی گوگرد احمر می شود

آتش تن لیک جانان را سزد

آتش دل پختگان را می سزد

پخته ای باید، چه پخته - سوخته

شعله سان سر تا قدم افروخته

تا در این افتد ازین آتش شرر

تا زسوز این شرر یابد خبر

خلوتی خواهم کنون آراستن

هم زجانان، ساختش پیراستن

اندر آنجا آتشی افروختن

خویش را و همگنان را سوختن

آتش دیرینه را دامن زنم

آتش اندر مرد و اندر زن زنم

